

# فروری کی سیرت

جلد سوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# فترقه‌های مسیحی

جلد سوم

بقلم: آرتار جیمی

منتشر شده در وبسایت فرسنگی مذهبی ارزشی

خیمه‌گاه

<http://moasese.blogfa.com>

## در این کتاب می خوانید:

سخن مؤلف

جنبش موالی و نهضت شعوبیه

چگونگی و علل برپایی جنبش موالی

پیدایش صوفیه

فرقه صوفیه و دراویش

صوفیه از دیدگاه حضرت پیغمبر اکرم (ص) و اهلبیت (ع)

تذکر

برخی از روحانین دلسوز

آشنایی باتنی چند از صوفیه ایران

صوفیه خراسان

مکب بغداد

دراویش گنابادی در استان ایلام

فرقه مذهبی شیخیه

زمینه ها و عوامل پیدایش فرقه مذهبی شیخیه

جانشینان شیخ و انشعابات شیخیه

قادیانیت

تاریخ اهل حق

پی نوشت

منابع و مأخذ

## سخن مؤلف

مقدمه ای بر جلد سوم کتاب فرقه های شیعه

مطالعه ادیان و فرقه های مذهبی، برای هر کسی که در حیطه مسائل علوم انسانی به تحقیق و تفحص گام برداشته است از اهمیت و جایگاه ویژه ای برخوردار است؛ بطوری که از قرون اولیه اسلام، مورخین متعددی در این زمینه به بررسی و تحقیق پرداخته اند از جمله شهرستانی در کتاب «ملل و نحل» و بخاری در کتاب «الفرق بین الفرق» و ...

در میان ملل غیر مسلمان و اروپائی نیز اینگونه تحقیقات رواج داشته و امروزه گرایش به تحقیقات در مورد تاریخ و معارف اسلامی بیش از گذشته می نماید؛ بطوری که در دانشگاه های اروپائی کرسی و درسی جهت اسلام شناسی منظور شده است.

از جمله شرق شناسانی که در مورد شناخت اسلام و فرقه های مختلف آن، بویژه در ایران کار کرده و آثار قابل ملاحظه ای از خود به جای گذاشته اند می توان از توشی هیکو ایزتو، هانری کربن، گلد زیهر و ماسینیون نام برد که کتابهای آنها بعنوان منابع مهمی در زمینه ایران شناسی، اسلام شناسی و شناخت مذاهب و فرقه های اسلامی مورد استفاده قرار می گیرند. (شاقول، ۱۳۶۹، ۱) و آثار آنها به فارسی ترجمه شده اند و چون این منابع غربی و شرقی گاهی دارای خطاها و اشتباهات بنیادین و اصولی هستند لذا شناخت عمیق مسائل مربوط به فرق و تاریخ ادیان لازم و ضروری به نظر می رسد.

به عنوان مثال بعضی از اسلام شناسان غربی و شرقی حتی نتوانسته اند فرق اصول دین و فروع دین را بشناسند لذا مسئولیت اسلام شناسان و متفکرین مسلمان که به متون اصیل اسلام دسترسی و شناخت عمیق تری دارند، سنگین تر می شود.

امروزه مطالعه، تحقیق و تحصیل در موضوع ادیان و مذاهب، در دانشگاه های دنیا و حتی کشور ایران به عنوان یک رشته تحصیلی مستقل و در مقاطع تحصیلی مختلف، جایگاه خود را پیدا کرده و این مطلب، اهمیت خاص اینگونه مطالعات را نشان می دهد.

## جنبش موالی و نهضت شعوبیه

### مفهوم و وجه تسمیه موالی

موالی که جمع آن موالی است در زبان عرب واجد چندین معنا است و یکی از آن مفاهیم آن بنده می باشد (۱) از سوی دیگر در برخی از کتابهای تاریخی و ادبی تمام ملل غیر عرب که تحت تسلط عرب درآمده بودند موالی خطاب گشته اند (۲) همچنین اعراب هرگاه مالک بنده خویش ازاد می ساخت؛ ارتباط و پیوستگی میان این دورا پس از ازادی (ولا) و بنده آزادشده را موالی می خواندند. چنانکه زیدبن حارثه را مولای پیامبر می گفتند چونکه محمد(ص) او را آزاد نموده بود (۳) و البته با توسعه و پیشرفت اسلام به سبب زیاد گشتن بندگان ازادشده اعراب! طبقه اجتماعی نوینی تحت عنوان موالی پدیدار گردید. (۴) با آغاز دوران حکومت امویان که حکومت اسلامی کاملاً به سلطنتی سیاسی تبدیل گشت و حکومتی متعصب در عربیت بنیان گرفت غیر عربان مقام و منزلتی بسیار پست و پایین یافتند و چه اهل ذمه و چه تازه مسلمانان غیر عرب از کارگزاران اموی جور و ستم بسیار دیدند و رسماً از سوی خاندان اموی لقب موالی دریافتند. با توجه به مطالب گفته شده می توان اذعان داشت که موالی طبقه و گروهی در جامعه اسلامی آن روزگاران بودند که نژاد و تباری غیر عرب داشتند و میهن آنان تحت سلطه اعراب درآمده بود و البته این طبقه لزوماً مسلمان نبودند و در میان اینان از اهل ذمه نیز یافت می شد و از نظر مقام و موقعیت اجتماعی پس از بردگان و کنیزکان در پست ترین طبقه اجتماع قرار می گرفتند.

### چگونگی و علل برپایی جنبش موالی

با شهادت علی ابن ابیطالب (ع) در مسجد کوفه خلافت معاویه بن ابوسفیان آغاز می گردد. فردی که با حلم و تدبیر خویش خلافت به دست آمده با کید و مکر را به حکومتی موروثی در میان خاندان خویش مبدل ساخت و خلافت اسلامی را به حکومتی کاملاً عربی و برپایه تحقیر ملل غیر عرب استوار ساخت. (۵) در واقع حکومت امویان را چیزی به جز ارتجاع و بازگشت به جاهلیت عرب پیش از اسلام نمی توان نامید؛ زیرا به جز دوره کوتاه مدت خلافت عمر بن عبدالعزیز تمامی خلفای این سلسله خشونت و تنفر نسبت به موالی و غیر عربان را پیشه خویش کرده بودند (۶) و این همه در حالی بود که پیامبر اکرم فرموده بود (لا فضل لعربی علی العجمی الا بالتقوی). امویان را اعتقاد براین بود که فقط کسی که خون خالص عربی در رگ و ریشه اش باشد سزاوار فرمانروایی خلق است و سایر نژادها برای خدمت به اعراب و انجام کارهای پست افریده شده اند (۷)

با توجه به چنین طرز تفکری که در ذهن اعراب و به ویژه امویان ریشه دوانیده بود طبیعی بود که ستم و جور و اهانتهایی گسترده نسبت به موالی انجام گیرد. برخی از این موارد ستم و تحقیر برای اثبات صدق گفتار در ذیل می آید:

- اعراب بر موالی مباحات می نمودند که ما شما را از بردگی و اسارت ازاد ساختیم و از کفر و شرک و پلیدی نجات داده و به اسلام رهنمون ساختیم. ما شما را با شمشیر سعادمند ساختیم و با زنجیر به بهشت کشانیم. پس همین دلیل کافیت تا بدانید ما از شما برتریم. (۸)

- اعراب معمولاً کارهایی را برعهده موالی می نهادند که از اهمیت و اعتباری برخوردار نباشد. به عنوان نمونه شغل قضاوت به هیچ عنوان به موالی واگذار نمی گردید؛ چرا که به عقیده عرب این قبیل مقامات شایسته مردم پدردار و با خانواده بود و کسی باید دارای این مقام گردد که اصل و نسب پرافتخاری داشته باشد (۹)

- اقتدا نکردن اعراب به موالی در خواندن نماز از دیگر موارد پست شماری موالی محسوب می شود . و جالب است که اگر هم بالفرض اعراب به موالی اقتدا می نمودند به آنان می گفتند که برای فروتنی و تواضع نسبت به خداوند چنین کاری انجام داده ایم . (۱۰)

- عربان به هنگام مهمانی موالی را ولو اینکه دانشمند و متقی و مومن بود اجازه نشستن بر سر سفره نمی دادند و او او را بر سر راه می نشانند تا همگان دریابند که او از اعراب نمی باشد . (۱۱)

معاویه بن ابو سفیان بدان حد موالی را پست می شمرد که از بیم آنکه آنان به سبب افزون گشتن تعدادشان در دسرساز گردند تصمیم به نابودی و سر به نیست نموده آنان و یا حداقل برخی از آنان گرفت لیکن سرانجام بر اساس مشورت یارانانش از اجرای چنین تصمیمی خودداری نمود . (۱۲) به واقع با از این جریان می توان به عمق تفکر نژادپرستانه عربان پی برد ؛ خلیفه مسلمین به حدی این موضوع به ذهنش لانه کرده است که انگار می خواهد هزاران گوسفند را سر ببرد و هیچ عیبی هم در این عمل نمی بیند .

- اعراب موالی را به کنیه صدا نمی کردند و موالی را از داشتن کنیه منع می ساختند (۱۳) در حالیکه یکی از رسوم و افتخارات اعراب خواندن یکدیگر به کنیه بود .

- عربان با موالی هرگز در یک ردیف راه نمی رفتند و آنان را علوج یعنی خدانشناس ها و نادانان می خواندند . (۱۴)

- اگر کسی از اعراب می مرد موالی را اجازه نمی دادند تا به همراه دیگران بر آن میت نماز گذارند . (۱۵)

- حجاج بن یوسف حاکم عراق به روزگار امویان بر دستان موالی داغ می نهاد و نشان می گذاشت تا از سایر طبقات شناخته شوند . (۱۶)

- حجاج پس از شکست دادن ابن اشعث ؛ ان دسته از موالی را که در معیت او بودند دستگیر نمود و برای آنکه آنان را پراکنده سازد و از اجتماع مجددشان جلوگیری نماید دستور داد تا به دست هریک از آنان نام سرزمینی را که بدانجا تبعید می شوند خالکوبی نموده و داغ زنند . (۱۷)

- اعراب به هنگامیکه چیزی می خریدند و به خانه باز میگشتند اگر در میان راه با یکی از موالی روبرو می گشتند او را مکلف می کردند تا وسایل را به مقصد رساند (۱۸)

- اگر عربی پیاده بود و فردی از موالی را سواره می دید مولی را وادار می ساخت تا مرکب خویش را در اختیار او قرار دهد . (۱۹)

- اعراب زن دادن به غیر عرب را نوعی بردگی و بندگی و ننگ می دانستند ؛ آنان حاضر بودند حتی دختران خویش را به افرادی از پست ترین قبایل عرب شوهر دهند اما به هیچ وجه رضا به ازدواج آنان با فردی از عجم نمی دادند . (۲۰)

- موالی اجازه نداشتند بدون اجازه اربابان سابق ؛ دختران خویش را شوهر دهند . (۲۱)

- به هنگام نبرد ؛ اعراب موالی را با پای پیاده و شکم گرسنه به آوردگاه می بردند و به آنان اجازه سوار گشتن بر اسب و شتر را نمی دادند و پس از جنگ حتی اندک سهمی از غنایم به آنان نمی دادند .

با توجه به موارد فوق و صدها نمونه مشابه دگر و اینکه کار غرور و خودپسندی اعراب در عصر امویان به حد افراط رسید بزرگ زادگان و ازادگان ایرانی را طاققت به سرآمد و به قصد انتقام برخاستند . و البته برای پیروزی به دو گروه تفکیک گشته و دو روش متفاوت را در پیش گرفتند :

۱- شعوبیان که اشکارا بر ضد برتری عرب به مبارزه فرهنگی روی آوردند و مبارزات کلامی را پیشه خویش ساختند و مدعی گشتند که عرب را نه تنها هیچ مزیتی بر اقوام دیگر نیست بلکه خود از هر مزیتی عاری است.

۲- طرفداران مبارزه مسلحانه که با ال علی (ع) و خوارج و سایر دشمنان بنی امیه همدست گشتند و به نبرد رویاروی با امویان دست یازیدند.

الف: نهضت شعوبیه:

در مورد واژه شعوبی و علل اطلاق این نام به مبارزان کلامی و فرهنگی بر علیه دعاوی نژادپرستانه اعراب دلایلی چند از سوی مورخان بیان گشته است. از جمله استناد مخالفان برتری طلبی اعراب به ایه ای از آیات قرآن کریم را سببی بر این امر بر شمرده اند.

«یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکروانی وجعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا؛ ان اکرمکم عندالله اتقیکم...»

«ای مردمان؛ ما شما را از مردی و زنی آفریده ایم و اینکه شما به ملل و قبایل تقسیم شده اید برای آنست که یکدیگر را بشناسید. همانا در پیشگاه خداوند هر که پرهیزگارتر است بزرگوارتر است...»

از سوی دیگر برخی مورخان نیز واژه شعوبی را برگرفته از شعوب که جمع شعب است می دانند و شعب خود عبارت از گروه یا قوم یا ملتی است که تعداد افرادش از قبیل و طایفه و عشیره افزونتر باشد. (۲۲) اما آنچه روشن است بیشتر مورخان و آگاهان به تاریخ سده های ابتدایی اسلام را اعتقاد بر آنست که کاربرد یافتن واژه شعوبیه برای این مبارزان وادی فرهنگ و عقیده استناد آنان به ایه یادگشته در سطور فوق بوده است.

به هر حال شعوبیها کسانی بودند که ادعای برابری تمامی اقوام را داشتند و تفاخر و نژادپرستی عربان را در ضدیت کامل با قوانین اسلامی دانسته و آن را یکسره مردود می دانستند (۲۳) دعاوی این گروه که به اهل تسویه نیز نامور گشته بودند بهانه ای گردید برای طبقات ناراضی و پرجوش و خروش موالی که نه تنها برتری فطری اعراب را انکار نمایند بلکه اقوام عرب را پست تر از دیگر اقوام بدانند. شعوبیان را اعتقاد و ادعا بر این بود که عربان در طول تاریخ حکومتی نداشته اند و قدرتی به هم نرسانیده اند و صنعت و هنری را به جهان نبخشیده اند و علم و حکمتی را به دنیا نداده اند و این قرآن و این اسلام که سبب تفاخر اعراب گردیده است اختصاصی به اعراب ندارد و قرآن خود با این ادعای متعصبانه مخالف است و انرا گزاف و ناروا می داند. (۲۴)

همچنین؛ شعوبیان اعتقاد و افتخار عربان در مورد نسب و شجره نامه خویش را مورد تمسخر و ریشخند قرار می دادند و به آنان می گفتند چگونه است که نسب و تبار خویش را مایه مباهات و افتخار می دانید در حالیکه به روزگار جاهلیت به عقد و ازدواج مقید نبودید و یکی از انواع ازدواجتان این بود که یک زن در یک زمان چندین شوهر داشت؟! (۲۵) در حقیقت شعوبیان اینگونه سخنان را بی پروا و گستاخانه در اشعار خویش می گفتند و در کتابهای خویش می نگاشتند و این امر به ویژه در اواخر عهد اموی رواج بسیار یافت (۲۶) و البته با آغاز خلافت عباسیان این صداهای مخالف بلندتر گردید و شدت بسیار یافت (۲۷)

از سویی دگر شعوبیان رسوم و ادابی را که خاص اعراب بود و به اسلام ربطی نداشت و از رسوبات بازمانده عصر جاهلیت به شمار می رفت مکررا مسخره می نمودند و شیوه اعراب را در جنگ و صلح و همچنین رسم آنان در سخنرانی و شعر را مورد طعن قرار

می دادند و حتی بلاغت اعراب را که بدان بسیار می نازیدند ناچیز دانسته و خشونت آواز و موسیقی آنان را نشانه ای برای هم نشینی و همخوبی آنان با شتر می دانستند. (۲۸) آنان همچنین زبان پارسی را نیز وسیله ای در جهت تفاخر خویش بر اعراب قرار دادند و کتابهایی نظیر کلیله و دمنه؛ تاج نامه؛ ایین نامه؛ خداینامه؛ ویس و رامین؛ هزارافسان؛ فلهویات و ترانه های خسروانی را که هنوز از آسیب روزگار به دور مانده بودند را به عربی ترجمه نمودند (۲۹) و البته شعوبیان گاه در تایید فضایل و برتری عجم بر عرب به جعل حدیث دست می یازیدند؛ کاری که به عینه از سوی عربان نیز برای معارضه با شعوبیان انجام می گرفت. (۳۰)

شعوبیان چون مباهات عربان به شعر و ادب را دیدند به سرودن اشعار به زبان عربی نیز روی آوردند و فخر و مباهات خویش را دران اشعار جای دادند (۳۱) از نامورترین مشاهیر شعوبی که چکامه سرایی در مخالفت با برتری طلبی اعراب را وجه همت خویش قرار داد اسماعیل بن یسار سنایی است که به تعصب و ایران دوستی شهره گشته بود (۳۲) و داستانهای بسیاری از بی پروایی و گستاخانه سخن گفتنش نقل گشته است؛ از جمله در تواریخ آمده است که وی به روزگار حکومت هشام بن عبدالملک اموی به نزدش رفته و شعری خواند که در آن از عظمت و بزرگی نژاد و تبار ایرانی سخن بسیار رفته بود و گفته بود کیست به مانند خسرو و شاپور و هر میزان در خور فخر و تعظیم باشد؟ و هشام نیز در پاسخ در حالیکه بسیار آشفته و خشمگین گشته بود دستور تازیانه زدن او را صادر نمود. (۳۳)

از دیگر نامداران شعوبی که اشعار بسیاری را در مدح عجم و هجو اعراب سرود و در بسیاری از این اشعار مکرراً شترچرانی و موش خواری اعراب را به آنان گوشزد نمود بشار بن برد می باشد (۳۴) که سرانجام در روزگار حکومت مهدی عباسی به زندیق بودن متهم گردید و کشته شد. (۳۵)

اما در معرفی نامداران شعوبیه به هیچ وجه نمی توان از نام ابن مقفع به اسانی گذر نمود. ابو محمد عبدالله بن مقفع که از بزرگان شعوبی در اواخر دوره اموی و اوایل عهد عباسی به شمار می رود کتابهایی بسیار و از جمله کتابهای ایین نامه؛ خداینامه؛ کلیله و دمنه؛ ادب الکبیر و ادب الصغیر را از پهلوی به عربی ترجمه نمود. اما او نیز سرانجام فرجامی ناخوش را به جان خرید و به عصر خلافت منصور عباسی و بنابر اشاره او به دست سفیان بن یزید بن مهلب حاکم بصره به اتهام کفر و زندیق بودن دست و پا یش بریده گشت و به تنور روشن و سوزان انداخته شد. (۳۶)

اما در مورد اینکه شعوبیان در زمره کدامیک از گروهها و فرقههای اسلامی بودند سخن بسیار است و نمی توان آنان را در زمره فرقه ای مشخص و ویژه برشمرد. زیرا آنان در تمامی گروههای که امویان و سیاستهایشان را بر نمی تابیدند حضور داشتند؛ در حقیقت شعوبیان را طرفدارانی بسیار در میان شیعیان و خوارج و معتزله و... بود. (۳۷) به عنوان نمونه در مورد رابطه مکتب تشیع با مسلک شعوبی می توان اظهار داشت چون پناهگاه هر دو ایران بوده است و همچنین تبلیغات شیعی بر پایه رفق و مدارا با تمامی مسلمانان و شایسته دانستن خاندان پیامبر برای خلافت؛ (به دور از ادعای عرب که خلافت را حق عرب می دانست) انجام می گشت زمینه نزدیکی هواداران شیعی و شعوبی مهیا گردید. (۳۸) و در رابطه آنان با خوارج نیز می توان اعتقاد خارجیان را که خلافت را ویژه اعراب و قریش نمی دانستند و هر کسی را که متقی تر و مومن تر بود؛ شایسته خلافت می پنداشتند (۳۹) سبب ساز نزدیکی این دو فرقه دانست.



اما به طور کلی آنچه روشن است اینست که شعویان مراحل مختلفی را با فراز و فرود بسیار گذراندند به گونه ای که در ابتدا رهبران شعوی بر اصل برابری ملتها تکیه داشتند و خود را اهل تسویه یعنی طرفداران برابری عرب و عجم می دانستند که این زمان دوران اوج و شکوفایی آنان بود. زیرا با اینگونه استدلال و منطق هم حمایت و پشتیبانی اسلام و مسلمانان راستین را پشت سر خویش حس می کردند و هم امویان را که سیاست برتری نژادی داشتند مستقیماً با منطق اسلامی مورد حمله قرار می دادند. ولیکن؛ اندک اندک و در پی ادامه یافتن سیاست خشن نژادی امویان خط سیر نهضت به سوی اثبات فضیلت و برتری عجم بر عرب میل نمود و شعویان دقیقاً به کاری دست یازیدند که اعراب را به سبب اجرای آن مورد اعتراض قرار می دادند و در واقع باورهای نهضت شعوی از اصل تسویه به اصل تفضیل سیر نمود و حتی برخی از شعویان دین اسلام را چون منتسب به عربان بود کنار نهادند (۴۰) و بدین ترتیب مرام شعوی که در مرحله اول نهضت طرفداران بسیاری یافته بود و حتی از میان اعراب بسیار بودند که پشتیبان شعوی گری بودند بسیار ناتوان گردید.

### پیدایش صوفیه

در حدود اوایل قرن دوم هجری، در میان مسلمین فرقه ای به وجود آمد که خود را «زاهد» و «صوفی» می نامیدند. این گروه روش خاصی در زندگی داشتند، دیگران را هم به همان روش دعوت می کردند و چنین وانمود می کردند که راه اصلی دین هم همین است. آنان مدعی بودند که از نعمت های دنیا باید دوری جست، نباید جامه خوب پوشید، غذای مطبوع خورد یا در خانه ای مجلل نشست. زاهدان و صوفیان کسانی را که از این مواهب استفاده می کردند، سخت تحقیر و ملامت می کردند و آنان را اهل دنیا و دور از خدا می خواندند. یکی از این افراد سفیان ثوری بود که ایرادات او بر امام صادق علیه السلام بر اساس همین طرز تفکر بود. این روش و مسلک در جهان سابقه داشت. در یونان و هند، بلکه در همه جای دنیا این مسلک کم و بیش وجود داشت. این شیوه در میان مسلمین هم پیدا شد و در نسل های بعد ادامه یافت و نفوذ عجیبی پیدا کرد. (۴۱)

### فرقه صوفیه و درویش

صوفی عنوان عمومی هر یک از سلسله های اهل تصوف است. صوفی منسوب است به "صوف" به معنی پشم، و اهل تصوف ظاهراً به سبب پشمینه پوشی از بابت زهد و پارسایی به این عنوان مشهور شده اند. فرقه صوفیه مدعی است انسان در خداشناسی باید به مرحله ای برسد که جز خدا نبیند، و برای رسیدن به این مقصد صدها آداب مخصوص در معاشرت ها و لباس پوشیدن ها و احیاناً در آرایش سر و صورت و سکونت در خانقاه ها اختراع کرده و بدعت ها ایجاد کرده اند. (۴۲)

پیدایش فرقه صوفیه از اواخر قرن دوم هجری بوده و سر پیدایش آن را معاشرت مسلمانان با مسیحیان می دانند که چون برخی مسلمان های کم مایه، راهبان و تارکین دنیای مسیحی را دیدند، مجذوب آن روش شدند و زهد و بی رغبتی به دنیا را که در اخلاق اسلامی بود، بدان ضمیمه کرده، رفته رفته به صورت مسلکی در آمد.

به خاطر بدعت ها و خرافاتی که از طرف صوفیان ایجاد شد، از نظر علمای اسلام مردود شناخته شدند. (۴۳)

درویش در اصطلاح صوفیان با صوفی مرادف است، (۴۴) یعنی به هر فرد از صوفیان، صوفی و درویش گفته میشود.

شیخیه فرقه‌ای منشعب از شیعه‌اند که در عمل، اخباری بودند و در عقیده معتقد به رکن رابعند، بدین معنی که دین اسلام را دارای چهار رکن میدانند: توحید و نبوت و امامت و شیعه کامل، برخلاف شیعه که قائل به پنج اصلند: توحید و نبوت و عدل و امامت و معاد، چه آنان گویند کسی که معتقد به توحید است، در حقیقت به عدل خدا نیز معتقد است و کسی که به نبوت معتقد است، معاد را هم قبول دارد، ولی در زمان غیبت کبری مسلمانان را پیشوایی باید و آن عبارت است از شیعه کامل که آن را چهارمین رکن پس از امامت میدانند که در هر عصری یکی از علمای خود جهت این امر برگزینند، از قبیل سید کاظم رشتی که شاگرد شیخ احمد احسائی بود. از عقاید آنها انکار معاد جسمانی است و گویند آدمی پس از مرگ آن چه که از او باقی میماند، جسم لطیفی است که آن را جسم هور قلیایی مینامند.

دیگر این که آنان دوازده امام را دارای صفات الهی میدانند و گویند که آنها مظهر خدایند. (۴۵)  
 علمای شیعه از همان اول با توجه به انحراف عقیدتی شیخیه و غلو آنان درباره امامان، سران این فرقه را تکفیر نمودند. (۴۶)

### صوفیه از دیدگاه حضرت پیغمبر اکرم (ص) و اهلبیت (ع) (چند نمونه از روایات ایشان (ع))

جهت آگاهی و راهنمایی آنها و دیگران، زیرا حتماً خود آنها هم از این روایات آگاه نبوده و گرنه آن راه را انتخاب نمی کردند، مگر غیر مسلمانان آنها، و تنها کافست که آن چند نمونه روایت از روایاتی که محدث بزرگ عالم اسلام و تشیع (ره) در سفینه البحار ماده صوف، از دورکن از ارکان اسلام و تشیع: مقدس اردبیلی (ره) و شیخ بهائی (ره) آورده، در اینجا ذکر شود:

عن کثکول شیخنا البهائی (ره) عن النبی (ص) انه قال: لا یقوم الساعة علی امتی حتی یقوم قوم من امتی اسمهم الصوفیة، لیسوامتی، و انهم یحلقون للذکر و یرفعون اصواتهم یظنون انهم علی طریقتی، بل هم اضلّ من الکفار و هم اهل النار لهم شهیق الحمار

ترجمه: در کثکول شیخ ما بهائی (ره) از حضرت پیغمبر اکرم (ص) که فرمودند: (قیامت بر امت من برپا نگشته تا آنکه (پیش از آن) گروهی از امتم برخاسته که اسم آنها صوفیه است، آنها از من نیستند، و آنها برای ذکر حلقه میزنند و صداهای خود را بلند می کنند، گمان می کنند که بر راه طریقت من هستند، بلکه آنها از کفار گمراه ترند و آنان اهل آتش (در آخرت) اند و (در آن آتش) صدای دراز گوش می دهند.

عن البزنطی و اسمعیل بن بزیع عن الرضا (ع) قال: من ذکر عنده الصوفیة ولم ینکرهم بلسانه و قلبه فلیس منا، و من انکرهم فکنا ما جاهد الکفار بین یدی رسول الله (ص).

ترجمه: از بزنطی و اسمعیل بن بزیع (دو تن از بزرگان اصحاب) از حضرت امام رضا (ع) که فرمودند: هر که صوفیه نزد او یاد شود و آنها را با زبان و قلب رد نمود پس او از ما نیست، و هر که آنها را رد نماید پس مانند آنستکه در پیشگاه حضرت رسول خدا (ص)، با کفار جهاد کرده باشد.

وعن البزنطی انه قال رجل من اصحابنا للمصادق جعفر بن محمد (ع): قد ظهر فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیة فما تقول فیهم؟ قال (ع): انهم اعدائنا فمن مال الیهم فهو منهم و یحشر معهم... الا فمن مال الیهم فلیس منا...

ترجمه: از بز نظی که گفت: شخصی از اصحابمان بمحضر امام صادق (ع) عرضه داشت: در این زمان گروهی پیدا شده که به آنها صوفیه گفته می شود، پس درباره آنها چه می فرمائید؟ حضرت فرمودند: به راستی که آنها دشمن ما هستند، پس هر که با آنها متمایل شود او از آنهاست و با آنها محشور می گردد... آگاه باشید هر که بآنها متمایل شود از ما نخواهد بود.

وعن السيد المرتضى الرازي بسنده عن الامام الحسن العسكري (ع): ... وايراء... انهم من اهل العدوان والتحرّف... الا انهم قطاع المؤمنین (ع) والدين خل (ع) والدعاة الى نحلة الملحدين، فمن ادركهم فليحذرهم وليصن دينه وايمانه....

وعنه ايضاً بسنده عن محمد بن الحسين بن ابي الخطاب قال كنت مع (ع) عند خل (ع) الهادي علي بن محمد (ع) في مسجد النبي (ص) فاتاه جماعة من اصحابه... ثم دخل المسجد جماعة من الصوفية وجلسوا في جانب مستديراً مستديراً (ع) واخذوا بالتلهيل، فقال (ع): لا تلتفتوا الى هؤلاء الخداعين، فانهم حلفاء الشيطان ومخربوا قواعد الدين، يتزهدون لراحة الاجسام ويتهجدون لتصيد الانعام... فلا يتبعهم الا السفهاء ولا يعتقد بهم الا الحمقاء، فمن ذهب الى زيارة احد منهم حياً او ميتاً فكأنما ذهب الى زيارة الشيطان وعبدة الاوثان، ومن اعان احداً منهم فكأنما اعان يزيد ومعوويه واباسفيان. فقال له رجل من اصحابه (ع): وان كان معترفاً بحقك، قال: فظن اليه شبه المغضب وقال: دع ذا عنك من اعتراف بحق قاله يذهب في عقوقنا ما تدري انهم اخس طوائف الصوفية والصوفية كلهم من مخالفينا وطريقتهم مغايره لطريقتنا وان هم الانصاري ومجوس هذه الامة....

ترجمه: و از سيد مرتضی رازی بسند خود از حضرت امام حسن عسکری (ع): ... و بخدا قسم آنها از اهل دشمنی و انحرافند ... آگاه باشید بدرستی که آنها راه زنان راه اهل ایمان (راه زنان دین - خل) اند و دعوت کنندگان براه ملحدين و بی دینان، پس هر که بآنها برخورد باید از آنها حذر نموده و دین و ایمان خود را حفظ کند ... : و از او (سيد مرتضی رازی) نیز بسند خود از محمد بن الحسين بن ابي الخطاب که گفت: در محضر حضرت امام هادی (ع) در مسجد النبي (ص) بودم، پس جماعتی از اصحاب حضرت وارد شده ... سپس جماعتی از صوفیه وارد شده و در طرفی بطور دائره نشسته و مشغول تلهیل (لا اله الا الله گفتن) شدند. آنگاه حضرت فرمودند: باین حيله گران توجه نکنید، پس بر استیکه آنها هم قسمان شيطان و خراب کنندگان ستونهای دین اند، بخود زهد بندند، بخاطر راحتی جسمشان و شب بیداری میکشند برای صید کردن چهارپایان (مقصود از چهارپایان، افراد بی عقل و نادان باشد) ... پس پیروی نمیکند آنها را مگر سفیهان و معتقد نمیشود بآنها مگر احمقان.

پس هر که بیدار و زیارت یکی از آنها برود در حال حیات یا ماتشان، گویا بز زیارت شيطان و بت پرستان رفته، و هر که یکی از آنها را کمک کند گویا یزید و معاویه و ابوسفیان را کمک کرده، پس مردی از اصحاب حضرت عرضه داشت: و گر چه آن فرد صوفی اعتراف بحقوق (امامت و ولایت) شما داشته باشد (باز چنین است)؟! (محمد بن الحسين) گفت: پس حضرت نگاهی شبیه نگاه غضبناک باو نموده و فرمودند: این سخن را از خود کنار بگذار، کسیکه معترف بحقوق ما باشد در راه عقوق ما نخواهد رفت، آیا نمیدانی که بدرستی که اینان (که با اعتراف بحقوق و ولایت و امامت ما بسوی صوفیه میروند) پست ترین طوائف صوفیه خواهند بود، و کلیه صوفیه از مخالفین ما هستند و طریقه و راه آنها بر غیر طریقه و راه ماست، و آنها نیستند مگر نصاری و مجوس این امت ...

بنابر این افرادی که دم از تشیع و اهل بیت و علی (ع) میزنند و احياناً در دام صوفیه قرار گرفته اند با مشاهده این فرموده های خود پیغمبر (ص) و اهل بیت (ع) (که خواندیم ایشان از صوفیه بیزارى جسته و آنها را دشمن خود و در غیر راه خود و عاق خود معرفی فرموده اند) فوراً باید از آنها جدا شده از گذشته خود توبه نمایند.

## تذکر

ممکن است افرادی در بین صوفیه پیدا شوند که کارها یا خبرهائی غیر عادی داشته باشند، باید دانست که انجام اینکارها و خبره‌ها، یکی از سه قسم است:

- ۱- بوسیله شیاطین اجنه که بر آنها مسلط شده اند، جهت فریب دیگران که فکر کنند اینها کرامتی است و یا نیز برای فریب خود آنها.
- ۲- شعبده و یا سحر و جادو، همانند مار و شیشه خوردن و غیره در اویش قادریه.
- ۳- برای برخی از آنها پاداش ریاضتهای باطله ایکه متحمل شده اند که از اینگونه کارها یا خبره‌ها بدست آورند، که اگر هر که برای دنیا هم زحمتی بکشد، خداوند چیزی باو خواهد داد که خود در قرآن کریم فرموده: «ومن یرد ثواب الدنیا فثوبه منها» (آل عمران آیه ۱۴۵)، «ومن یرد حرث الدنیا فثوبه منها» (شوری آیه ۲۰): (و هر که پاداش دنیا بخواهد مقداری باو خواهیم داد) و (هر که کشت زار دنیا را بخواهد مقداری باو خواهیم داد). که از نمونه آنها نیز می توان مرتاضین هند باشند، و دیگر از سعادت جاوید آخرت و بهشت و رحمت و رضوان بی نصیب و محروم کامل «وماله فی الآخرة من نصیب» (شوری آیه ۲۰) از خداوند منان میخوایم که همه را بصراط مستقیم خود هدایت فرماید.

## برخی از روحانیین دلسوز

نیز به فروع کافی (باب دخول الصوفیه علی الامام الصادق (ع) و تحف العقول در این باب که حضرت امام صادق (ع) انحرافات آنها را طی حدیثی طولانی بیان فرموده مراجعه شود.

و واضح است که اگر آنهمه روایت هم وارد نشده بود، روشن بود که هر راهی جز راه محمد و آل (ص)، باطل و بدعت و ضلالت و بسوی جهنم است خواه با اسم صوفی باشد یا عارف و یا اهل حق و غیره، و راه محمد و آل (ص) و گفتار و کردارشان همانست که همه در روایات و تواریخ مربوطه آمده که خود تا آخرین نفس، عبادت و بندگی خدا نموده و حتی جان خود را در راه خدا فدا کردند، و بدون استثناء به عنوان حکم الهی بهمه جامعه فرمودند باید چنین کنند، تا آنجایی که اگر کسی بعد از داخل شدن وقت نماز و فرصت خواندن آن را بلافاصله داشتن، بمیرد همان نماز را هم باید برای او قضا کنند و ... همان گونه که نیز از هرگونه افراط و تفریط و اختراع در عبادت و دعا و ... نهی فرمودند ...

انحراف در هر کار و راه صحیح از سه راه پیش می آید:

- ۱- به طور کلی دور و غافل شدن از آن و مبانی آن.
- ۲- عدم مراجعه به متخصصین فن در فراگیری آن.
- ۳- خود محوری که شخص بخواهد بدون استاد و راهنمای صددرصد متخصص و متعهد، به راه بیافتد که قهراً به چاه می افتد.

چه بسیار که با دیدن یک آیه یا روایت که اصطلاح و مقصود از آن را نفهمیده گمراه شدند که چون بدون استاد و متخصص و تخصص خواستند پیش بروند، مثلاً در قرآن مجید است: «واعبد ربك حتى ياتيك اليقين»: (عبادت کن پروردگارت را تا آن هنگامیکه یقین برای تو بیاید) که به اتفاق تمام مفسرین، مقصود از یقین، هنگام مرگ است که یقینی بوده، یعنی تا هنگام مرگ و آخرین نفس عبادت کن، مثلاً بمجمع البیان که جامع اقوال مفسرین شیعه و سنی است و همه دیگر تفاسیر مراجعه کنیم همین است، حال ممکن است یک فرد یا افرادی بی خبر و نادان فکر کنند که یعنی تا وقتی عبادت کن که یقین به اصول عقائد و دین آمد پس از آن آزادی!

ولی غافل از همه تفاسیر و همه چیز دیگر که مثلاً این آیه مگر در درجه اول خطاب به خود پیغمبر اکرم (ص) نبوده، آیا پیغمبر در دین و عقیده خود شک داشت؟  
و مگر تا آخرین نفس، خود و همه ائمه (ع) عبادت نکردند پس تا آخر هم نعوذ بالله یقین پیدا نکرده ... ؟  
و آیا حکم ضروری دین، عبادت تا آخرین نفس برای همه نبوده ؟ ... ؟  
آری اینست ضرر عظیم غیر قابل جبران بی پیر عالم متخصص متعهد، به خرابات رفتن.

## آشنایی با تنی چند از صوفیه ایران

مقدمه:

باید نخست گفت که درباره صوفیه و عرفا، جهات متعددی قابل بحث هست: زمینه‌های پیدایش تصوف و عرفان اصول و مبانی فکری آنها، آداب و سیر و سلوک صوفیه، همچنین مکاتب صوفیه و نقش فرهنگی و اجتماعی آنها و غیره.  
دیگر آنکه از آنجائیکه اصول فکری و مبانی اعتقادی صوفیه و عرفا به دلیل دقت و ظرافت دارای صعوبت فهم است و از طرف دیگر خود عرفا غالباً با زبان رمز و کنایه سخن می‌گفتند و طریقه سیر و سلوک بسیاری از آنها نیز مبتنی بر عدم اظهار اسرار است.

### این مدعیان بی خبر اند..... آن را که خبر شد خبری باز نیاید

و سوم آنکه عده‌ای از طرفداران آنها داستانهای مبالغه آمیز و افسانه گونه درباره آنها ساختند.  
چهارم اینکه عده‌ای مدعی صوفیه که از حقیقت و روح عرفان و تصوف به دور بودند و شهرت به انواع آلودگی و فساد داشتند، طریقه خود را مستند به تعالیم صوفیه می‌نمودند.

پنجم: آنکه مسائل عرفانی به جهت مبتنی بودن بر احوال درونی، اثبات و یا نفی آن در مورد کسی کار آسانی نیست.  
و ششم: آنکه همیشه گروه‌هایی به مخالفت صوفیه می‌پرداختند و چه بسا تهمت‌هایی هم به آنها می‌بستند و امور قبیحی را به آنها نسبت می‌دادند.

لذا روی این عوامل و عوامل دیگر، شناخت دقیق احوال صوفیه کار مشکلی است بنابراین هر چند مبتنی بر تحقیق و فحص فراوان باشد باز مبتنی بر حدس و شواهد و قرائن خواهد بود. در پایان ذکر دو نکته ضروری به نظر می‌آید.

**نکته ی اول:** همانطوریکه ذکر شد همواره در کنار صوفیه واقعی عده ای مدعی پیدا می شدند که با لباس مخصوص و آداب و رسوم ویژه در میان مردم ادعای تصوف و اهل حق بودن می کردند ولی این سبب نمی شود که بگوییم لفظ «صوفیه» از واژه «صوف» بمعنای پشم گرفته شده چون لباس آنها پشمینه بوده است، بلکه چون بحث ما درباره صوفیه واقعی است و صوفی واقعی چنانکه در شرح احوال آنها می آید امتیاز عمده آنها نحوه فکر و اندیشه ممتاز آنها در باره مبدأ و معاد است و مبانی فکری آنها عمیق ترین اندیشه در مورد توحید است و لذا باید نظریه ابو ریحان را قبول کرد که «صوفی» از واژه یونانی «سوفیا» که به معنی حکمت، حکیم و عرفان است، اخذ شده است (۱) و در این صورت فرقی بین لفظ عرفان و تصوف، و یا عارف و صوفی نخواهد بود. یعنی تعمقشان در مسائل فکری و علمی به قدری است که می توان گفت اینها عین علم و معرفت هستند و اسم عارف و صوفی مخصوص آنهاست.

**نکته ی دوم:** مباحث عرفانی به جهت دقت و ظرافتهای خاص که هزار بار از موباریکتر است احتمال انحراف در آنها بعید نیست یعنی ممکن است یک نفر با تمام اخلاص و جدیت شروع به سیر و سلوک عرفانی کند ولی شناخت الهامات الهی از سوسه های شیطانی کار آسانی نیست لذا ما باید معیار و میزانی داشته باشیم تا بتوانیم مشاهدات حقیقی را از الهامات شیطانی جدا کنیم و آن معیار و میزان سنجش قرآن کریم و گفتار و کردار پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین است یعنی هر گاه اقوال و مشاهدات عارف با قرآن و سنت موافق بود دلیل حقانیت آنهاست و الا ارزشی ندارد بلکه باطل خواهد بود.

با این وجود، چون عرفان و تصوف اسلامی به اندازه خود اسلام دارای گسترش است فحص از احوال همه عرفا کار مشکلی است لذا در این مقال فقط خلاصه ای از آنچه در کتاب «جستجو در تصوف ایران» تألیف «دکتر عبدالحسین زرین کوب» آمده است، تقدیم می گردد.

## صوفیه خراسان

خراسان بجهت آنکه از قدیم در پرورش تصوف تاثیر قابل ملاحظه ای داشته است او را «مهد تصوف» خوانده اند.

### الف) قدماء صوفیه خراسان

#### ۱- ابراهیم ادهم:

نام کامل او «ابراهیم بن ادهم بن منصور بن یزید بن جابر عجلی» و منسوب به «بکر بن وائل» است. ابراهیم در حدود سنه (۱۱۰) هجری در بلخ در بین اعراب خراسان دنیا آمد. ماجرای توبه یی که او را به زندگی زاهدانه کشانید در روایات صوفیه رنگ قصه یافت به موجب این قصه، ابراهیم یک شاهزاده بلخ بود و زندگی را با شادخواری، تفریح و شکار می گذاشت. یک روز بهنگام شکار هاتف غیبی به وی یادآوری کرد که او را نه برای این کار آفریده اند، چون این کلام در ابراهیم تاثیر کرد به دنبال گوینده رفت و این خضر بود که او را تشویق به ترک تعلقات کرد. می گویند ابراهیم همه چیز خویش را ترک کرد و از همه چیز بیرون آمد «در راه شبانی دید جامه خویش بیرون کرد و بوی داد و جامه وی بستد و در پوشید اهل و فرزندان را به خدای سپرد و سر به جهان اندر نهاد و رفت».

هر چند در قبول این داستان جای تأمل هست چون اینکه وی و پدرش را از امراء بلخ گفته‌اند ظاهراً افسانه‌ای بیش نباشد ولی از آنجائیکه ابراهیم در اواخر عمر غالباً به جهاد در ثغور اشتغال داشته حتی بیماری مرگ نیز در ضمن یک جهاد بحری به جنگ با روم رفته به سراغش آمد و در شجاعت نیز شهرت داشته نشان می‌دهد که ابراهیم قبل از توبه نیز می‌بایست با کار جنگ و سپاهی مربوط باشد و دیگر اینکه مقارن نهضت ابو مسلم خود را ناچار دیده است که خراسان را ترک کند نیز حاکی از آنست که وی در آن جا وضعی داشته است که نمی‌توانسته است نسبت به اوضاع جاری بی‌تفاوت باشد از تمام این قرائن می‌توان استنباط کرد که قبل از ترک خراسان ابراهیم ادهم در آنجا نام و نشانی داشته است. و خانواده وی حیثیت قابل ملاحظه‌یی داشته است و ترک این تعلقات بوده است که بعدها در روایات صوفیه تعبیر به ترک سلطنت شده است. تصوف ابراهیم ادهم بیشتر از نوع زهد و ریاضت بود. از قول وی نقل کردند که «درجه صلحا کسی یابد که ابواب محنت و فقر و جهد بر خود گشاده گرداند و درهای نعمت و عز و کسالت ببندد». با اینهمه زهد در نزد وی ظاهراً هنوز تحول به آنچه تصوف خالص خوانده می‌شود نیافته است ابراهیم اصرار داشت که جز «حلال» نخورد و چون حلال کم بدست می‌آید اندک خورد و غالباً از دسترنج خویش گذران می‌کرد چنانکه در شام ناطور دشت و پالیز می‌شد و باغبانی می‌کرد و در کوفه زنبیل می‌بافت و در بسیاری جاها درو می‌نمود و در مزرعه و خرمن کار می‌کرد. با علما و برخی از قدماء صوفیه هم اختلاط داشت.

گویند: در مکه با سفیان ثوری (وفات ۱۶۱)، فضیل عیاض (وفات ۱۸۷)، بو یوسف غسولی (وفات ۱۴۰) معروف به طرسوسی و با ابو حنیفه (وفات ۱۵۰) ملاقات داشته است.

تاریخ وفاتش را به اختلاف بین سالهای ۱۶۰ و ۱۶۶ ضبط کرده‌اند و ظاهراً (۱۶۱) درست‌تر است. درباره محل وفات و دفن او مشهور آنست که وی در محلی نزدیک به قلعه سوقین که در بیزانس بوده دفن شد. هر چند در بغداد، دمشق، اورشلیم، جبله شام نیز محل قبر وی را نشان داده‌اند.

## ۲- بایزید بسطامی

نام کامل او «بایزید بن عیسی بن سروشان» است. سروشان مجوسی بود که اسلام آورد. بسطام که اکنون در یک فرسنگی شمال شاهرود در بخش قلعه نواقع است در آن روزگاران اولین شهر خراسان از سمت عراق به شمار می‌آمد. اطلاعات ما درباره ی زندگی بایزید بسیار محدود و ناقص است مثلاً در مورد سال تولد او چیزی نگفتند و در مورد سال وفات بین سالهای ۲۳۴ و ۲۶۱ اختلاف است البته گفته شده که او هفتاد و سه سال عمر نمود، که قهراً باید سال تولد او سال ۱۶۱ ه و یا ۱۸۸ ه بوده باشد. و در هر صورت تاریخ زندگی او با درک محضر امام صادق علیه السلام که در سال ۱۴۸ هجری به شهادت رسیدند سازگار نیست بر خلاف آنچه اکثر مآخذ صوفیه در این باره ذکر کرده‌اند.

با این همه آنچه از تعلیم و عرفان او باقی مانده است به هیچ وجه ناقص و مبهم نیست مأخذ عمده احوال او عبارتست از کتاب «النور من کلمات ابی الطیفور» تألیف «ابوالفضل محمد بن علی سهلکی صوفی» که از خلفاء بایزید بود و بیشتر روایات را به چند واسطه از خویشان و نزدیکان شیخ نقل می‌کند.

بایزید ظاهراً امی بوده و چیزی ننوشته و کتابی تالیف نکرده و بعبارت بهتر روایت روشنی در باب اشتغال به علم او در دست نیست می گویند وقتی یک تن از علماء بر کلام بایزید اعتراض کرد که این سخن با «علم» موافق نیست شیخ پرسید آیا تو بر کل علم دست یافته‌ی؟ گفت نه شیخ گفت این سخن ما تعلق به آن پاره از علم دارد که به تو نرسیده است.

زهد شیخ و عشقی که وی به خدا و دین نشان می داد تأثیر جالبی در محیط زندگی او (بسطام که در روزگار او هنوز تعداد مجوس در آن بسیار بود) نموده است. عامه را از مسلمان و نامسلمان درباره وی به اعجاب و تحسین وامی داشت.

بایزید بر خلاف بسیاری از مشایخ دیگر چندان اهل مسافرت و سیاحت نبود وقتی کسی به او گفت که مریدان از سیاحت و طلب نمی آسایند بایزید جواب داد که یار من مقیم است نه مسافر و من با او مقیم هستم و مسافرت نمی کنم.

می گویند وقتی احمد خضرویه نزد وی آمد شیخ گفتش: چند سیاحت کنی؟ گفت: آب چون در یک مکان بماند بوی گیرد. بایزید جواب داد: دریا باش تا بوی نگیری.

با این حال بایزید با مشایخ معروف عصر ارتباط مراد و مکاتبه داشت از جمله با «ابو تراب نخیشی» (وفات ۲۴۶). «ذوالنون مصری»، «یحیی بن معاذ» (وفات ۲۵۸).

زندگی بایزید در بسطام غالباً در خلوت و انزوا می گذشت و مراد و مراسله او با دیگران محدود بود. از مجموع روایات پیداست که به حدود شریعت مقید بوده است و در این باب تأکید و اصرار داشته است. از قول وی نقل می کنند که گفت اگر کسی را دیدید که به کرامات در هوا می پرد بدو فریفته نشوید تا نخست دریابید در امر و نهی و حفظ حدود شریعت او را چگونه توانید یافت.

یک بار از وی پرسیدند: بدین پایه معرفت چگونه رسیدی؟ گفت به شکم گرسنه و بدن برهنه.

طریقه او: بنای کارش بیشتر بر مراقبت نفس بود و توجه چندان به ارشاد خلق و رد و قبول آنها نداشت. حتی اصراری که در دور کردن خلق از خویش داشت تا حدی رنگ طریقه اهل ملامت دارد.

## ب) کرامیان

کرامیان پیروان محمد بن کرام می باشند.

محمد بن کرام از زرنج سیستان برخاست یک چند در خراسان به علم پرداخت چندی نیز در مکه مجاورت گزید چون به نیشابور باز آمد یک چند به امر طاهر بن عبدالله توقیف شد. چون رهایی یافت به قصد جهاد عزیمت شام کرد اما در بازگشت دوباره به مدت هشت سال در زندان بود وقتی محمد بن طاهر آزادش کرد عزیمت فلسطین نمود. در آنجا یک چند به وعظ و تعلیم پرداخت اما چهار سال بعد در ماه صفر ۲۵۵ در اورشلیم وفات یافت و نزدیک دروازه اریحا به خاک رفت پیروان وی که عادت به اعتکاف در زوایا داشتند و بر سر قبر وی زاویه‌ی بنا کردند بنام «خاتقاه». این خاتقاه مرکز نشر تعالیم کرامیان شد و بدینگونه کرامیان بین مدرسه و خاتقاه جمع کردند و در ایجاد مدرسه و تشویق خاتقاه نشینی تأثیر قابل ملاحظه داشته اند.



نکته عمده تعلیم ابن کرام عبارت بود از زهد و اجتناب از ناروا. از جمله تعالیم کرامیان که حاکی از روح تصوف بود اصرار آنها بود در توکل چنانکه کسب و جهد را انکار می کردند و در تقریر رای خویش استناد به احوال اصحاب صفا داشته اند و اینکه پیامبر آنها را بجهت ترک کسب و کار ملامت نکرد.

در بین متصوفه عصر ((یحیی بن معاذ رازی (وفات ۲۵۸) و براهیم خواص (وفات ۲۹۱) ظاهراً منسوب به طریقه کرامی هستند.

### ج) حکیمیان:

حکیمیان منسوبند به حکیم ترمذی، حکیم ترمذی، «ابو عبد الله محمد بن علی بن حسین» نام داشت. او در خراسان بدنیا آمد و بیشتر عمر خویش را همانجا گذرانید و در همانجا نیز وفات یافت، مدت عمر او را هشتاد یا نود سال گفته اند و سال وفات او حوالی سال ۲۹۶ بیشتر قبول کردنی است.

او یک صوفی متفکر و یک عارف محدث است یعنی از فلسفه و فکر یونانی متأثر بوده در عین حال خود را بیشتر اهل حدیث نشان می دهد.

وی از کودکی شوق عجیبی به تعلم داشت چنانکه اشتغال به درس و مطالعه حتی جای بازی و تفریح سنین طفلی وی را گرفت. در حدود بیست و هفت سالگی شوق زیارت مکه در دلش راه یافت به عراق رفت و سپس از طریق بصره به مکه رفت و دعایی که در کعبه کرد این بود که خداوند وی را به راه زهد و صلاح دارد و حفظ قرآن را روزی وی سازد در بازگشت قرآن را در طی راه حفظ کرد و چون به ترمذ رسید آن را تمام کرد. در بازگشت به ترمذ علاقه به خلوت و عزلت و انزوا در وجود وی فزونی یافت و غالباً در ویرانه ها و گورستانهای بیرون شهر انزوا می جست.

### دو حادثه عمده در زندگی او

الف) اخراج از ترمذ به بلخ: این اخراج بدنبال غوغایی بود که سبب بعضی مقالات خاص او در باب ولایت که اولیاء را برتر از انبیاء می شمرد ایجاد شده بود هر چند بعضی می گویند این اتهامی بیش نبوده و در واقع خطایی در فهم کلام وی بوده است. حادثه دوم مسافرت وی به نیشابور است علت اهمیت این مسئله انتقاد حکیم ترمذی بود با «ملامتیان» که در آنجا شهرت و فعالیت داشتند.

وی می گوید مراقبت نفس و اجتناب از شرور آن که اساس طریقه ملامتیه است خود حجابی است در راه اشتغال به حق و خاطر نشان می کند که مصائب انسان همه از نفس نیست از قلب است که از حق باز می ماند.

نظرات وی در باب اطوار و احوال قلب جالب است و تا حدی اساس آراء و تعالیم صوفیه بعد از وی شده است. بموجب تقریر وی صدر و قلب و فؤاد و لب درون یکدیگر منظور هستند چنانکه صدر در ظاهر است قلب درون آنست فؤاد درون قلب لب درون فؤاد. صدر معدن نور اسلام است قلب معدن نور ایمان فؤاد معدن نور معرفت و لب نور توحید را در بر دارد.

حکیم ترمذی در سالهای دراز خلوت و انزوا فرصت خوبی برای مطالعه و تالیف یافت بالغ بر ۱۲۶ اثر به او منسوب است که بسیاری از آنها از بین رفته است قریب شصت رساله از او باقی است و تعدادی نیز تاکنون چاپ شده است مندرجات این رسالات مختلف و گوناگون است و مشتمل بر تفسیر، کلام، حدیث، فقه و تصوف است.

بعضی از آثار او: ۱- انوار الاصول ۲- ختم الولایه ۳- رساله بیان الفرق بین الصدر و القلب و الفؤاد ۴- عرش الموحدين ۵- ریاضه و ادب النفس ۶- حقیقه الادمیه ۷- مسائل التعبير ۸- العقل و الهوی ۹- حلال العبودیه ۱۰- الاکیاس و المغترین ۱۱- الدرالمکنون فی اساله ما کان و ما یکون ۱۲- عذاب القبر ۱۳- التوحید.

#### د) سیاریان

سیاریان پیروان ابو العباس سیاری می باشند. نام ابو العباس، قاسم بن ابی القاسم بن عبدالله بن المهدی است و به نام جد مادرش احمد بن سیار («سیاری») خوانده می شد. وی فقیه و محدث بود و در مرو وی را امام همه علوم می دانستند. اساس طریقت او مبنی بر جمع و تفرقه بوده، مراد از جمع ظاهراً مشاهده بوده و مراد از تفرقه مجاهدت.

وقتی از وی پرسیدند مرید به چه ریاضت کند؟ گفت: «به صبر کردن بر امرهای شرع و باز ایستادن از مناهی و صحبت با صالحان». در بعضی سخنان منسوب به او فکر جبر غلبه دارد. یک جا از وی نقل می کنند که گفت: «انسان چگونه می تواند ترک گناه کند در حالیکه آن گناه در لوح نوشته شده است». ابوالعباس سیاری در ۳۴۲ هـ وفات یافت.

#### ابو الحسن خرقانی

نام کامل او «علی بن احمد» و یا «علی بن جعفر» است که در دهم محرم سنه ۴۲۵ هـ. او آخر حکومت سلطان محمود غزنوی وفات یافت.

او در آغاز، زندگی روستایی داشت؛ و هیزم کشی و یا خربندگی (چارواداری) می کرد طریقت او قبض و حزن بوده گرچه خالی از مباسطت هم نبوده است، و در رعایت شریعت دقت و وسواس داشت.

وی از رقص و سماع اجتناب می نمود، یک بار از وی در باب رقص پرسیدند گفت: «رقص کار کسی است که پای بر زمین زند تاثیری بیند و آستینی بر هوا اندازد تا عرش بیند و هر چه جز این باشد آب بایزید و جنید و شبلی برده باشد.»

خرقانی از بایزید با تحسین و علاقه یاد می کرد، و در واقع خرقان که مولد و منشأ او بود قریه‌ی در جبال بسطام یعنی با بایزید هم ولایتی بوده است. و بنابر افسانه‌های صوفیه بایزید به ظهور ابوالحسن خرقانی بشارت داده بوده است.

#### ابو سعید ابی الخیر

او ابو سعید فضل الله بن ابی الخیر معروف به بو سعید مهنه و پیر مهنه است.

ولادت او در محرم ۳۵۷ و وفاتش در چهارم شعبان ۴۴۰ در مهینه بین ابیورد و سرخس واقع شد و مدت عمر او هزار ماه تمام یعنی هشتاد و سه سال و چهار ماه، بوده است. جلوه‌ی ملایم از یک نوع فکر وحدت و فنا در اقوالش هست.

درویشی از او سؤال کرد، او را کجا طلبیم؟ گفت: «کجاش جستی که نیافتی؟ و می‌گفت: «صوفی واقعی باید جز حق به هیچ چیز ننگرد و مخصوصاً خویشتن بینی و خودی خود را در آب اندازد».

می‌گویند وقتی در یک مجلس معرف از وی پرسید که او را به چه نام باید خواند؛ جوابش این بود: «هیچ کس بن هیچ کس» از خود شیخ نه دیوان شعری مانده و نه کتابی به نثر، ظاهراً وی تصوف را زیستنی و تجربه کردنی می‌دانسته است نه گفتنی و وصف کردنی و به یک تن از مریدانش گفت: «حکایت نویس مباح چنان باش که از تو حکایت نویسند».

از مشایخ او «ابوالقاسم بشر یاسین (وفات ۳۸۰)، و «لقمان سرخسی»، «شیخ ابوالعباس قصاب آملی» می‌باشند. شرح مقامات و کرامات وی در دو کتاب «اسرار التوحید فی مقامات ابی سعید» و «حالات و سخنان شیخ ابی سعید» که توسط اصفادش نوشته شده، آمده است.

### ابو القاسم قشیری

«ابوالقاسم عبدالکریم بن هوزن بن عبدالملک بن طلحه بن محمد» در ربیع الاول ۳۷۶ در ناحیه استوا (در حدود قوچان کنونی) به دنیا آمد؛ خانواده وی از اعراب بنی قشیر بودند که در آن زمان در خراسان املاک و مکتب داشتند. ابوالقاسم در سن کودکی پدر را از دست داد. بعد از پدر به علم حساب پرداخت تا دیه خود را از خراج مصون دارد و لذا به نیشابور آمد به حدیث و فقه و تفسیر و کلام هم رغبت یافت و نزد مشایخی مثل «حاکم نیشابوری» و «ابن فورک اصفهانی» به تعلم شریعت پرداخت، قشیری در فن سواری و استعمال اسلحه نیز در روزگار خویش یگانه بود. قشیری از همان اول ورود به نیشابور مجذوب «ابو علی دقاق» شد؛ و اتصال باطنی با ابو علی سرانجام به قرابت ظاهری نیز پیوست و شیخ دختر خود فاطمه دقاقیه را که بعدها ام البنین نیز خوانده می‌شد به وی تزویج کرد. قشیری بعد از ابو علی دقاق به ابو عبدالرحمن سلمی پیوست.

تصوف وی نمونه‌ای است از یک تصوف محتاط و معتدل، منطبق با شریعت و دور از دعوی و ناموس معمول مشایخ در باب ظواهر شریعت قشیری همه جا تاکید می‌کند که رعایت آنها ضروریست و بی‌مراعات آنها سالك در طریقت بجایی نمی‌رسد.

مجالس و عظ او در نیشابور شهرت بسیار یافت در تأثیر بیانش گفته‌اند که سنگ را می‌گداخت و ابلیس را به راه می‌آورد.

امام قشیری گذشته از مجلس و عظ به تالیف کتب پرداخت از آن جمله ۱- «لطائف الاشارات» که تفسیر قرآن بر مذاق صوفیه است. ۲-

«ترتیب السلوک» ۳- «نحو القلوب» که در آن قواعد نحو را با بیانی ابتکاری و عارفانه بر احوال قلوب منطبق می‌کند. ۴- اثر عمده

او «الرساله القشیریه» است که در سنه ۴۳۸ تمام کرده است. امام قشیری در ۶۵۰ وفات یافت او را در نیشابور در کنار پدر زن و

استادش ابو علی دقاق بخاک سپردند.

### ابو نصر سراج

ابو نصر «عبدالله بن علی بن محمد بن یحیی» نام داشت و او را طاوس الفقراء می خواندند .  
 ابو نصر در خانواده ای که اهل زهد بودند به دنیا آمد و گویند پدرش و حتی به یک روایت خود وی در حال نماز وفات یافت. وی گذشته از تصوف و زهد به علم و شریعت نیز توجه خاص داشت و فقیه مشایخ محسوب می شد.  
 ابو نصر ظاهراً اهل ارشاد و دستگیری هم نبوده است و اوقاتش را بیشتر در سیاحت و یا عزلت می گذرانیده است.  
 مهمترین اثر او کتاب «اللمع» است مرادش در این تصنیف عبارت بود از آنکه نشان دهد تصوف با سنت و قرآن مغایرتی ندارد و صوفیه در واقع سیرت پیغمبر و صحابه را پیروی می کنند . وفاتش در ماه رجب ۳۷۸ روی داد و در طوس دفن شد.

### ابوبکر محمد بن ابراهیم بخاری کلابادی

کلاباد، محله ای از بخار است. شهرت عمده او به جهت تالیف کتاب «التعرف لمذهب التصوف» است. کتاب التعرف وی حاکی از دقت و احاطه مصنف است در علم شریعت و طریقت. و به آن قصد تالیف شد تا توافق عقاید صوفیه را با آراء اهل سنت نشان دهد. این کتاب مکرر به عربی و فارسی شرح شده است از آن جمله شرح خواجه عبدالله انصاری. اهمیت این کتاب در دفاع از تصوف به قدری است که گفتند: «لولا التعرف لبطل التصوف». کلابادی در سال ۳۸۵ وفات یافت.

### ابو عبد الرحمن سلمی

ابو عبدالرحمن «محمد بن الحسین بن محمد بن موسی بن خالد بن سالم ازدی» معروف به سلمی در ۱۰ جمادی الاخره، سال ۳۲۵ در نیشابور بدنیا آمد. پدرش به جهت طریقه تصوف دیار خویش را ترک کرد و در مکه مجاورت گزید و تربیت کودک به عهده جد مادریش «ابو عمرو اسمعیل بن نجید سلمی» افتاد و از همین جا بود که نسبت وی «سلمی» شد.  
 از احوال وی برمی آید از مادرش ارث قابل ملاحظه ای یافت و نیز مسافرت های بسیار کرد. در واقع کار عمده او جمع اخبار صوفیه بوده است و تنها به جمع روایات مربوط به آنها نیز اکتفا ننموده اشارات و اقوال آنان را نیز تقریر لطیف کرد.  
 سی مجلد کتاب منسوب به اوست از آن جمله ۱ طبقات الصوفیه ۲ تاریخ الصوفیه ۳ حقایق التفسیر ۴ رساله الملامتیه ۵ کتاب الفتوة ۶ آداب الصوفیه - سلوک العارفین. ابو عبدالرحمن در سوم شعبان سنه ۴۱۲ در نیشابور وفات یافت و در خانقاه خویش دفن شد.

### هجویری

ابوالحسن «علی بن عثمان بن علی الغزنوی الجلابی الهجویری» که اهل غزنه بوده است شهرت عمده اش بجهت تالیف کتاب «کشف المحجوب» است این کتاب تا حدی به شیوه رساله قشیریه تالیف شده است و گذشته از احوال مشایخ، در عقاید صوفیه نیز بحث می کند مهمترین بحث کتاب وی بحثی است که درباره فرقه هایی از صوفیه می کند که در زمان وی وجود داشته اند. ولادت وی می بایست در اوایل قرن پنجم باشد. تاریخ وفاتش ۴۵۶ یا ۴۶۴ است و مزارش در لاهور هم اکنون با نام حضرت «داتا گنج بخش» زیارتگاه عام محسوبست.

## خواجه عبدالله انصاری

خواجه عبدالله انصاری که پدرش ابو منصور محمد نام داشت و خود وی به ابو اسمعیل معروف بود نسب خویش را به ابو ایوب انصاری از صحابه رسول می‌رسانید. وی در دوم شعبان ۳۹۶ و به قولی ۳۹۵ به دنیا آمد. این پیر هرات با وجود درد و سوز صوفیانه‌یی که در کلام او هست خشونت و صلابت یک شیخ الاسلام حنبلی هم هرگز در وجودش فروکش نکرد.

گذشته از حفظ قرآن به حدیث رغبت مخصوص داشت به علاوه شعر بسیار حفظ می‌کرد و خود نیز شعر می‌گفت. تدریس وی بیشتر عبارت بود از تفسیر قرآن، و این کار تا پایان عمر شغل عمده او بود. از قول وی نقل می‌کنند که در تقریر تفسیر خویش به یکصد و هفت تفسیر رجوع کرده‌ام. این تفسیر دقیق و طولانی تحریر نبود تقریر بود. از این روست که میراث تفسیر وی را باید مخصوصاً در کشف الاسرار میبیدی جست. مجالس تفسیر او در واقع درس معرفت و درس ذوق و حال بود.

شهرت بیشتر شیخ به سبب «مناجات نامه» اوست که به نثر مسجع و روان فارسی است. مهمترین اثر وی در تصوف کتاب «منازل السائرین» است که شیخ در ضمن آن منازل صدگانه‌یی که صوفی در طی مقامات خویش می‌بایست بسر آورد بیان می‌کند برای این کتاب شروح متعددی نوشتند از جمله شرح عبد الرزاق کاشانی (م ۷۵۱).

اثر دیگر او کتاب «الاربعین فی الصفات» یا «الاربعین فی دلائل التوحید» است این رساله جنبه تجسیم تفکر کلامی او را که اعتقاد به مذهب امام حنبل نیز مقتضی آن هست نشان می‌دهد. از رساله «محبت نامه» هم که در تفسیر بسیاری از الفاظ صوفیه است فواید جالبی بدست می‌آید. وی گذشته از متکلمان با فلاسفه هم مبارزه می‌کرد و آندو را اهل بدعت می‌شمرد. و رساله‌ای بنام «ذم الکلام» تالیف نموده است.

## مشایخ او:

- ۱- «قاضی ابو منظور ازدی (م ۴۱۰) که استاد وی در حدیث بود.
  - ۲- یحیی بن عمار شیبانی ۳- ابو اسماعیل احمد بن محمد بن حمزه.
- می‌گویند: شیخ ابوالحسن خرقانی و شیخ ابو سعید ابو الخیر را نیز دیدار کرده است. وی در ذی حجه ۴۸۱ در هرات زندگی دنیا را وداع گفت.

## احمد جام

شیخ جام که به عنوان پیر جام و ژنده پیل و شیخ الاسلام نیز مشهور است «ابو نصر احمد» نام داشت در محرم سنه ۴۴۰ در قریه نامق ترشیز ولادت یافت. (البته معلوم است که این غیر عبدالرحمن جامی مؤلف نفحات الانس و متوفای ۸۹۸ است). چنانکه خودش می‌گوید تا بیست و دو سالگی عمر در بطالت گذراند و حتی از میخوارگی نیز برکنار نماند. در همین دوران بود که توبه کرد و در عزلت و انزوا به عبادت و کسب علم و شریعت پرداخت. تعلیم او مبتنی بر حفظ شریعت بود و در امر به معروف و نهی از منکر فوق العاده سختگیر بوده است. از عبارات اوست که: «در کار شریعت چنان باش که برای هر نفس و هر قدم خویش حجتی شرعی بتوانی

بیایی) و در یک مکتوب به سلطان سنجر می نویسد که: «نشان دوستان حق، نه کرامات و خوارق عادت است؛ بلکه دوری از شهوت و پیروی از حق است، و کیمیای صوفیه عبارتست از توحید، توکل، اخلاص و قناعت»

شیخ در محرم سنه ۵۳۶ در سن نود و شش سالگی در بازگشت از سفر حج چشم از جهان بست و محل قبر او که زیارتگاه معتقدانش گشت و به نام وی «تربت شیخ جام» خوانده شد.

آثار او عبارتند از: ۱-مفتاح النجات ۲-انیس التائبین ۳-سراج السائرین ۴-مروضه المذنبین ۵-بحار الحقیقه ۶-کنوز الحکمه

### امام محمد غزالی

«ابو حامد محمد بن محمد غزالی» در سنه ۴۵۰ در طابریان طوس به دنیا آمد. و هنوز طفل بود که پدرش محمد غزال در گذشت و او را با برادر بزرگترش، احمد، یتیم گذاشت.

سرپرستی دو کودک با مختصر اندوخته پدرشان به یک دوست صوفی واگذار شد اما تمام شدن این اندوخته که احتمالاً در دنبال یک قحطی و سختی تمام روی داد ابو حامد و برادرش را واداشت تا به اشارت صوفی سرپرست خویش به مدرسه پناه جویند، در مدرسه ابو حامد نزد ابو علی احمد الراذکانی مقدمات فقه شافعی آموخت چندی بعد به جرجان نزد فقیه شافعی از خاندان معروف اسماعیلی به تلمذ پرداخت. در بازگشت به طوس در راه گرفتار دزدان شد و تعلیقه (که تقریر در سهای استادش بود) را از آنها به التماس و تضرع باز ستاند. چندی بعد به نیشابور رفت و نزد «ابو المعالی امام الحرمین جوینی» به تلمذ اشتغال جست و با ابو علی فارمدی صوفی معروف، و حکیم عمر خیام منجم و فیلسوف پرآوازه عصر آشنایی یافت در سال ۴۸۴ از طرف نظام الملک با لقب زین الدین و شرف الائم به عنوان مدرس مدرسه نظامیه بغداد انتخاب شد.

سپس در سال ۴۸۸ به دنبال یک بحران روحی و جسمانی که شش ماه طول کشید غزالی بغداد و نظامیه را به بهانه حج با لباس صوفیه ترک کرد و مدت دو سال در سیر و سیاحت و سر آوردن چله و اعتکاف در شام و بیت المقدس و مکه بسر می برده است. و سپس راهی «وطن» خود خراسان می شود.

او در کتاب «المنقذ من الضلال» سلوک فکری و روحانی خود از کلام و فلسفه تا تصوف را شرح می دهد.

زندگی او در سالهای آخر عمر در بین مدرسه و خانقاه طوس صرف تدریس طالبان علم و مجالست با صوفیه و ارباب قلوب می شد قسمت عمده اوقاتش مصروف عبادت و تفکر بود.

و این تحول قاطعی بود که وی را از یک فقیه متکلم مجادله جوی به یک عارف انزوا جوی و ارسته تبدیل کرد اثر عمده امام غزالی کتاب «احیاء علوم الدین» است که مفصلترین اثر او نیز هست. در این کتاب نویسنده معارف صوفیه را احیاء می کند و با پیوند بین طریقت و شریعت هم شریعت را قدرت و عمقی بیشتر می دهد و هم طریقت را رواج و مقبولیت می بخشد. احیاء العلوم مشتمل بر چهار ربع، و هر ربع هم مشتمل بر ده کتاب است مجموعاً می شود چهل کتاب ربع اول در عبادات است، ربع دوم در عبادات، ربع سوم در مهلکات و ربع چهارم در منجیات است.

آنچه از «احیاء» باید انتظار داشت توجه به اعمال قلوب است اگر در باب عبادات و عادات هم بحث می کند تنها جنبه ظاهری آنها مورد نظر نیست معنی و روح آنها مطرح است.  
و احیاء العلوم نوعی کتاب اخلاق و تربیت است.  
و تصوف او جمع و تلفیقی بود بین شریعت و طریقت.

گرایش او به طریقه صوفیه مانع از آن نبود که گاهی بر متصوفه عصر انتقاد کند. چنانکه در احیاء العلوم کسانی از متصوفه را که از کسب و کار دست می دارند و از خلق صدقه می گیرند به سختی انتقاد می کند و آنها را به ریاکاری و شهرت طلبی و تکدی منسوب می دارد و صوفیه راستین که وی آنها را عارف هم می خواند نزد وی عبارتند از کسانی که از ریا و فریب در امانند و دائما توجه به خدا دارند نه به خویش».

غزالی با آنکه خود مخالف فلسفه است و بر مثل فارابی و ابن سینا طعن می زند ولی از تاثیر طرز استدلال حکما خالی نیست حتی کتاب احیاء او هم از صبغه تفکر و شیوه مشایی متأثر به نظر می رسد. و نیز کتابهایی که در اواخر عمرش تالیف نموده با وجود گرایش به تصوف، شیوه استدلال منطقی و برهانی او همچنان باقی است. البته انتقادهای زیادی برای غزالی و آثار او شده است.

### شیخ احمد غزالی

شیخ احمد که کنیه اش ابو الفتوح بود و مجد الدین لقب داشت، عالم و فقیهی بود با تمایلات صوفیانه. در فقه آن مایه را داشت که بتواند به عنوان نائب برادر امام غزالی در تدریس نظامیه بغداد انتخاب شود. در هر حال شیخ احمد در عالم تصوف شهرت و اهمیت بیشتری از برادر خود امام محمد غزالی یافت حتی در نزد عوام صوفیه پاره ای کرامات هم بدو منسوب شد تا مرتبت او را در عالم عرفان برتر از مرتبت برادرش امام غزالی نشان دهند.

در سخنان شیخ احمد پاره نکته ها هم هست که رنگ تعالیم حلاج دارد. و از آنجمله کلماتی در تقدیس ابلیس دارند که شاید دستاویزی باشد برای توجیه فرقه یزیدیه باشد.

می گویند «عدی بن مسافر» که ظاهرا موسس فرقه یزیدیه است و نسبش به بنی امیه می رسد با شیخ احمد هم ارتباط داشته است. در باب سماع و رقص می گفت آنچه حرام است ملاهی و فسق و فجور است که در قرآن به «لهو الحدیث» تعبیر شده است، نه مطلق شعر و آواز. از شاگردان شیخ احمد، عین القضاة همدانی است.

آثار شیخ احمد:

۱- سواغ العشاق

۲- بوارق الاسماع

شیخ احمد در سنه ۵۲۰ در قزوین وفات یافت و هم در آنجا مدفون شد.

مکتب بغداد

تصوف جوشان اوایل عهد عباسی در دوره «سری سقطی» و «جنید» و «حلاج» در بغداد به اوج خود رسید و با وفات شبلی تقریباً در آنجا پایان یافت.

منبع اصلی این نهضت را باید در تعلیم «معروف کرخی» جست اما قبل از «معروف» و در زمان او هم تعداد قابل ملاحظه‌ای صوفیه در بغداد سکونت یا تردد داشتند که بطور اجمال ذکر می‌شوند.

#### ۱- «ابوهاشم کوفی»:

اولین فردی که عنوان «صوفی» بر او اطلاق گردید. ص ۱۱۱

#### ۲- «سفیان ثوری» (وفات ۱۶۱) معاصر ابوهاشم کوفی.

با آنکه در بعضی روایات شیعه از وی قدح کرده‌اند در بعضی مآخذ دیگر وی را از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام خوانده‌اند.

#### ۳- «عبدالله بن مبارک»:

وی هر چند اهل «مرو» بود اما غالب عمرش در مکه و بغداد گذشت، او در عین اشتغال به علم (فقه و حدیث) از زهاد عصر بود. در سنه ۱۸۱ در هیت بین عراق و شام وفات یافت. ص ۱۱۲.

#### ۴- «فضیل بن عیاض»:

وی نیز از خراسان برخاست و در جوانی یکچند راهزنی می‌کرد و سپس توبه نمود. و در کوفه به تعلم حدیث و علم دین پرداخت. تاثیر اندرز او در خلیفه باعث شد که نزد صوفیه بغداد محبوب گردد. می‌گویند به عزلت علاقه داشت و خوف و قبض بر وی غلبه داشت. و در سنه ۱۸۷ در مکه درگذشت. ص ۱۱۲

#### ۵- فتح موصلی (وفات ۲۲۰):

وی فتح بن سعید نام داشت و از اقران بشرفی و سری سقطی بود. ص ۱۱۲

#### ۶- «بشر حافی»:

بشر در بدایت حال، اهل لهُو و خمر هم بود اما از آن کار توبه کرد و بعد از آن در همه عمر شوریده‌وار می‌زیست. عنوان حافی (پابره‌نه) بجهت مجاهده وی در ترک فضول، و در رعایت ادب در برخورد با بساط حق (زمین) بوده است. ص ۱۱۳

#### ۷- «معروف کرخی»:

او «ابو محفوظ معروف بن فیروزان» نام داشت و از کرخ بود. مکتب تصوف بغداد و همچنین اکثر سلاسل صوفیه منسوب به اویند. پدر و مادرش نصرانی بودند، ولی می‌گویند خود او به دست امام علی بن موسی الرضا علیه السلام اسلام آورده است، و بعدها از



اصحاب امام و حتی دربان آن حضرت بوده است. البته در مآخذ شیعه به ملاقات او با حضرت رضا (ع) اشارتی نیست هر چند از نظر تاریخی اشکالی ندارد. از تربیت یافتگان او «سری سقطی» است. وفات معروف در سنه ۲۰۰ یا ۲۰۱ بوده است ص ۱۱۳ و ۱۱۴.

#### ۸- سری سقطی:

او شاگرد معروف کرخی، و دایی و استاد «جنید» بوده است. مکتب بغداد در واقع به وسیله او تأسیس شد؛ در تصوف شیوه اعتدال را رعایت می کرد و در تبعیت از سنت و شریعت اصراری تمام داشت، و به نظر او اگر آنچه از روی کشف برای صوفی حاصل می آید مبتنی بر تجویز و تأیید شریعت نباشد بیفایده است. ص ۱۱۶ و ۱۱۷

#### ۹- «حارث محاسبی»:

ابو عبدالله حارث بن اسد محاسبی. در سنه ۱۶۵ در بصره متولد شد، از زهاد و مشایخ آن عصر بود، شاهکار عمده او تالیف کتاب «الرعاية» است، که هدفش نشان دادن طریقه درست زندگی دینی است او نفس را مایه غرور می داند و محاسبه و مراقبت از اصول نفس را باعث نجات و ظاهراً نام «محاسبی» هم بجهت تاکید وی در امر محاسبه نفس بر او گذاشته شده است. وی در ۲۴۳ هجری وفات یافت.

#### ۱۰- «جنید بغدادی»:

«ابوالقاسم جنید بن محمد بن جنید خراز قواریری» هر چند در بغداد نشو و نما یافت اصلش از نهاوند بود. در حدود ۲۲۰ هجری دنیا آمد. او «شیخ بزرگ» مکتب بغداد بود. عصر او را دوره طلایی تصوف تلقی می کردند کسی که کوشید از تصوف یک نوع علم در کنار سایر علوم، درست کند، جنید بوده است او بین علم و حال جمع کرده بود، حال وی تجربه عرفانی بود لیکن عاری از شطح و طامات و علم وی فقه بود. از وی نقل است که گفت: «ما تصوف را از جوع و ترک دنیا یافته ایم» جنید خراز - فروشنده ابریشم خام - بود؛ معهذاً در بازار چندان با خلق ارتباطی نداشت. مکتب جنید مبتنی بر توحید و معرفت بود. تصوف او حقا فقیهانه بود و امتیاز او اصرار در مساله صحو است. قول «بلی» که در قرآن (۱۷/۷) در بیان میثاق بدان اشارت می رود در نزد جنید مبنای عشقی است که انسان را به خدا مربوط می کند؛ و از اینجاست که عشق در تعلیم وی جدای از عبودیت نیست. عاشق یک عبد است که تکلیف عبادت خویش را به جا می آورد. و حق را در قلب خویش مشاهده می کند. عالی ترین مراحل سلوک در نزد وی مرحله «صحو» است یعنی عارف در عین اینکه با حق است برای ارشاد و دستگیری در میان خلق حضور دارد.

#### مشایخ جنید

۱- سری سقطی ۲- حارث محاسبی ۳- محمد القصاب (متوفی ۲۷۵ هجری) ۴- یحیی بن معاذ رازی

وفات جنید در ۲۹۷ هجری روی داد. قبرش در شونیزیه بغداد هنوز زیارتگاه صوفیه است. خلاصه‌ی از ص ۱۱۵ تا ۱۲۱

#### ۱۱- جریری:

کنیه اش ابو محمد و نامش، «احمد بن محمد بن الحسین» بوده است و به سبب تبحر علمی و ارتباط دائم با جنید، بعد از مرگ استاد جانشین وی شد او نیز مثل استاد به رعایت شریعت اهمیت خاصی می داد. در رعایت آداب به قدری پایبند بود که گفته: «نزدیک بیست سالست تا اندر خلوت پای دراز نکرده ام زیرا که آن اولیتر دیدم که با خدای ادب نگاهدارم. وی در حدود سنه ۳۱۱ وفات یافت. ص ۱۲۲.

#### ۱۲- رویم بن احمد:

کنیه او ابو محمد و ابوبکر، بوده است. رویم از علم تفسیر نصیبی وافر داشت و در مذهب ظاهری فقیه الفقهاء بود او صاحب منصب قضا هم بوده جنید در باره او گفته: «ما فارغ مشغولیم و او مشغول فارغ». ص ۱۲۳. وفاتش در ۳۰۳ روی داد.

#### ۱۳- ابو سعید خراز:

او را «لسان تصوف» و اول کسی که در علوم فناء و بقاء سخن گفت دانسته اند. در نظر او فنا آنست که، در سالک همه مرادات از بین برود، و بقاء آنست که همه مرادات وی منحصر شود به خواست و مراد حق. وی علاوه بر جنید از ذوالنون مصری هم بهره برده است. وی در سال ۲۸۶ از دنیا رفته است.

#### ۱۴- ابوالحسین نوری:

نام او، احمد بن محمد بن عبدالله و کنیه اش ابوالحسین است اصل وی از «بغ شور» بین مرو و هرات بود ولی در بغداد نشو و نما یافت. وی از شاگردان سر سقطی و یاران جنید بوده است. از ویژگیهای او استغراق در قبض و اندوه هست. وی را می توان از کسانی دانست که درد و اندوه را از لوازم طریق سلوک می شمرده اند. بیان قوی او در ماجرای تعقیب صوفیه و اتهاماتی که از جانب غلام خلیل بر آنها وارد شد بقدری مؤثر بود که در جلسه محاکمه، داوران را به گریه انداخت.

وفاتش در سنه ۲۹۵ هجری اتفاق افتاد.

#### ۱۵- غلام خلیل (وفات ۲۷۵)

وی در تصوف معتدل بود، و تالیفاتش که عبارت باشد از الاقطاع الی الله، الدعاء، الصلوة، و المواعظ، این طرز فکر او نشان می دهد. وی با بعضی از صوفیه که در مسائل صوفیه افراط می نمودند مخالف بود، غلام خلیل کار تعقیب صوفیه را به نزد خلیفه کشانید و به وی چنین فهماند که جنید، نوری، شبلی و دیگران زنادقه هستند.

#### ۱۶- ابن یزدانیا:

ابن یزدانیا، حسین بن علی نام داشت و مکنی به ابوبکر بود.

وی نیز به مخالفت با یاران جنید برخاست و با آنها به مبارزه پرداخت البته علت مخالفت او، بیباکی صوفیه بغداد بود در افشاء اسرار و الا خود او می گوید: صوفیان، سادات عالمند و من خود به محبت ایشان به خدای بزرگ تقرب می جویم.

### دراویش گنابادی در استان ایلام

دراویش نعمت الهی گنابادی پیرو نور علی تابنده ملقب به مجذوبعلی شاهدهند. سابقه سلسله نعمت الهی به شاه نعمت الله ولی از عرفای قرن نهم هجری (پانزدهم میلادی) باز می گردد که در ماهان کرمان مدفون است. پیروان این سلسله طریقت در قرن نوزدهم به سه شاخه ذوالریاستینی (منورعلیشاهی)، گنابادی (سلطانعلیشاهی) و صفی علیشاهی (صفائی) تقسیم شدند که شاخه گنابادی در شیوه های خود تفاوتهایی با دو شاخه دیگر دارد و به اهل شریعت نزدیکتر است، تا آنجا که مکانهای تجمع این سلسله به جای خانقاه حسینیه نامیده می شود و مشایخ آن به جای اخذ اجازه ذکر، اجازه اقامه نماز دریافت می کنند.

### فرقه مذهبی شیخیه

#### مقدمه

فرقه ی شیخیه (کشفیه - پایین سری) از فرقه های شیعه امامیه اثنی عشری معرفی و مورد بررسی قرار می گیرد؛ فرقه ای که در قرن سیزدهم ه. ق بوسیله احمد بن زین الدین معروف به شیخ احمد احسائی پدید آمد. مکتبی که نه تنها بعد از شیخ احمد، خود دستخوش تحولات و فرقه های متعدد گردید، بلکه با ایجاد تحولات دینی و اجتماعی در ایران، بذر فرقه های انحرافی و استعماری بابیت و بهائیت را در ایران پاشید. لذا می توان گفت که این سه فرقه مذهبی از یکدیگر منشعب شدند یعنی شیخی گری از مذهب شیعه دوازده امامی برخاست و در آن در باره امامان غلو گردید و نیز در رابطه با امام دوازدهم، موضوع معاد و معراج پیامبر عقاید تازه ای مطرح کرد. و بابی گری هم از شیخی گری به وجود آمد و عقاید جدیدی را عنوان کرد و بالاخره بهائی گری صورت منظم و سازمان یافته بایبگری است.

همانگونه که گفته شد، شیخیه یا شیخی ها، فرقه ای از شیعیان اثنی عشری، از پیروان شیخ احمد احسائی، از علمای بزرگ شیعه در قرن سیزدهم ه. ق می باشند. شیخ احمد بن زین الدین بن ابراهیم، مؤسس یک مکتب الهیات بوده که بعد از تکفیرش توسط مجتهدین شیعه، فرقه نامیده شد و پیروانش به اسم او به «شیخیه» معروفند. شیخیه به پشت سری نیز معروفند و مخالفانشان ( شیعیان دیگر) بالاسری و متشرعه نامیده می شوند.

اختلاف شیخیه با متشرعه بیشتر در اصول دین و مذهب است و آن هم در تعبیر و تفسیر این اصول، نه در انکار یا اثبات اصلی از اصول دین یا اصول مذهب؛ بدین معنی که شیخیه اعتقاد به عدل و معاد را ضروری نمی دانند و اعتقاد به توحید و نبوت را در بردارنده

آن دو می دانند و در مقابل به اصل دیگری به نام رکن رابع معتقدند. شیخیه همچنین در مورد کیفیت معاد، معراج پیامبر، امامت و بخصوص امام دوازدهم و نیز در مورد تساوی حقوق زن و مرد نظرات و گرایشاتی دارند.

در بررسی عقاید شیخ احمد احسائی معلوم می شود که وی بسیاری از آراء خود را از هرمسیان، فلسفه اسماعیلیان و باطنی گری آنها، فرقه غلات (غلاة) اخذ نموده است همچنین نوعی ماده گرائی ابتدائی و عناصری از فلسفه و جهان بینی ایران باستان یعنی آیین زرتشت و یونان در فلسفه و الهیات، نیز در آراء شیخ مشاهده می شود.

آموزه های ویژه بنیان گذار این فرقه، غیر از آنکه مایه انشعاب داخلی فرقه شد، تحولات دینی و اجتماعی و نیز پیدایش دو فرقه منحرف بابیت و بهائیت را نیز به دنبال داشت. این فرقه در برهه خاصی از حکومت قاجار و تحت تأثیر شرایط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی سرعت رشد کرد و طرفداران زیادی بدست آورد اما با تغییر تدریجی آن شرایط، این فرقه نیز رو به افول گذاشت به طوری که هم اکنون، پیروان اندک این فرقه، در نقاط مختلف کشور، از جمله یزد، کرمان، آذربایجان، کرمانشاه و برخی کشورهای همسایه، از جمله کویت و جنوب عراق پراکنده اند.

### زمینه ها و عوامل پیدایش فرقه مذهبی شیخیه

نگاهی گذرا به وضعیت تشیع در زمان پیدایش این فرقه ضروری است تا بتوانیم زمینه ها و خاستگاههای این فرقه را بهتر در یابیم. « پیش از عهد صفوی، تقریباً شیعیان به دو دسته صوفیه و متشرعه تقسیم می شدند و متشرعه اهل تصوف را تکفیر می کردند. در عهد صفوی به جهت حمایت شاهان صفوی، بخصوص شاه عباس دوم از شیعیان، تشیع در ایران اهمیت و رسمیت یافت و نوعی همبستگی میان همه شیعیان حکمفرما شد. » (۴۷)

قبل از پیدایش فرقه مذهبی شیخیه نیز اختلاف میان شیعیان، بصورت اختلاف میان «اصولیین» (۴۸) و « اخباریون » (۴۹) برقرار بود و هر کدام از آنها طرف مقابل را تکفیر می نمودند و حتی واجب القتل می شمردند. این اختلاف روز به روز دامنه دارتر می شد تا اینکه در اواخر قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم هجری شیخ احمد احسائی وارد میدان معرکه شد و با تأسیس فرقه شیخیه « کشفیه » (۵۰)، این اختلاف به شکل اختلاف متشرعه و بالاسری مبدل شد. » (۵۱)

توضیح اینکه شیخیه به پشت سری نیز معروف هستند و مخالفانش بالاسری و متشرعه نامیده می شوند و وجه این تسمیه آن است که شیخیه به هنگام نماز در حرم پیامبر و ائمه، از لحاظ ادب و احترام، طوری می ایستاده اند که قبر پیامبر و ائمه میان ایشان و قبله واقع شود؛ یعنی پشت سر قبر امام می ایستاده اند و مخالفان ایشان در این امر نوعی غلو دیده و گفته اند معنی این کار این است که شیخیه آنها را در حقیقت قبله قرار می - دهند. و به همین دلیل آنها، به هنگام نماز، بالاسر مرقد ( رو به قبله و پشت به مرقد ) می ایستاده اند و به بالاسری معروف شده اند. (۵۲) گویند: در زمانی که شیخ احمد احسائی در کربلا می زیست به جهت حرمت امام پشت سر قبر امام نماز می خواند. شیخیه، روایتی هم در این باب از حضرت مهدی (عج) در کتابهای خود آورده اند که فرموده: « لایحوزان یصلی بین یدیه ولا عن یمینیه ولا عن شماله لان الامام لا یقدم علیه ولا یساوی » یعنی جایز نیست که در جلوی امام و نه در طرف دست راستش و دست چپش نماز گزارند زیرا کسی بر امام مقدم نتواند بود و برابر هم نیست. از این به بعد، بالاسری ها اصرار می ورزیدند که همیشه بالای سر قبر امامان نماز بخوانند تا مخالفتی با شیخیان کرده باشند. مشاجرات و مبارزات شیخیان و

بالاسریان بسیار شدت یافت و در مواردی میان آن دو دسته، مشاجرات، برخوردها و حتی کشتارهایی واقع شد. در کنار زمینه های فکری و عقیدتی، باید به زمینه های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه ایران دوره قاجار اشاره کرد؛ در نیمه اول قرن نوزدهم، در ایران یک شاه مطلق العنان قرون وسطائی با جمع کثیر شاهزادگان، درباریان، اشراف، ایلخانان و برخی روحانیون وابسته، در مقابل توده کثیر دهقانان، صنعتگران، پیشه وران و قشرهای پایین شهری قرار داشتند. وضعیت اجتماعی و سیاسی اختناق آمیز و وضع طبقاتی و زورگوئی و استبداد عمال دولت قاجار، و اجحاف مالکان به دهقانان فچنان مردم را در فشار اقتصادی و جهالت قرار داده بود که آنها، یعنی همه اقشار طبقه زحمتکش - از دهقان و کارگر و پیشه ور و خوش نشین - در انتظار فرج و ظهور امام غایب نجات بخش بودند، تا آنها را از آن وضع برهانند.

### شیخ احمد احسانی

شیخ احمد بن زین الدین بن ابراهیم ( ۱۱۶۶ - ۱۲۴۱ هجری ) در روستای مطیرفی، نزدیک احساء در شرق عربستان، در دودمان پیرو مذهب تسنن دنیا آمد. اما جد چهارم او یعنی داغر، که بادیه نشینی را رها کرده و به تشیع گرایید و نسل او نیز همگی بر این مذهب بودند. کودکی او در میان اطرافیانیش که توجهی به آداب و رسوم مذهبی نشان نمی دادند و بیشتر دوست داشتند گرد هم بیایند و به آواز خوانی و نواختن آلات موسیقی پردازند، گذشت و شیخ علاقه ای به این مجالس نشان نمی داد. او در پنج سالگی خواندن قرآن را تمام کرد و در میان کودکان زمان خود ممتاز به هوش و فکر بسیار بود. عقیده باطنی به امام و امام شناسی، طبق آنچه خود او در زندگی نامه اش نوشته و دیگران نیز تکرار کرده اند، از دوران جوانی در وجود او سرشته شد و سراسر دوران جوانی او با کشف و شهود و رویاهای مذهبی و عرفانی بود. (۵۳) احسانی از رؤیایی در ایام تحصیل خود یاد می کند که در آن، شخصی تفسیر عمیقی از دو آیه قرآن به وی ارائه کرده بود. وی می گوید: این رؤیا مرا از دنیا و آن درسی که می خواندم، روی گردان ساخت. (۵۴) این حالت، سرآغاز تحولی معنوی و رؤیاهای الهام بخش دیگر شد که شیخ را به عبادت و تفکر بسیار واداشته و پاسخ مسائل خود را در خواب از ائمه اطهار دریافت داشته و در بیداری به درستی و مطابقت آن پاسخها با احادیث پی برده است (( او در این مرحله، تا آنجا پیش رفت که، رفته رفته غایب شد تا آنجا که در میان خویشان خود حاضر نبود، مگر جسماً. آنگاه چنانکه خود او گفته است: ( چیزها میدیدم که شرح آن دادن برایم ناممکن است )) (۵۵)

شیخ دانش وسیعی داشت، نه تنها در فقه و کلام، بلکه در متون حکمت الهی، و از اینها مهم تر، مدعی داشتن رؤیاهای و شهودهای بسیار، عمدتاً از امامان شیعه (ع) بود که موجب ادعای درکی ممتاز از قرآن و سنت بود. بدین صورت تمام کوشش او بر این بود که ثابت کند با عالم غیب و امامان رابطه داشته و علم را از طریق کشف و شهود آموخته است. پیروان شیخ نیز فچنان در حق شیخ احمد مبالغه کرده، که ادعا نموده اند که شیخ خدمت حضرت حجت (عج) رسیده است.

شیخ احمد احسانی فلسفه نخوانده بود و به علوم عقلیه آشنائی نداشت و خود به خود و بدون استاد و تنها با مطالعه از حکمت متعالیه و عرفان الهی مطلع شد و خود را در این فن مجتهد می دانست و در کتابهای خود به بزرگان، از حکماء اسلام و عرفا و کسانی که مقام جامعیت در تفسیر و حدیث داشتند ناسزا گفت و نسبتهای ناروا داد؛ وی محی الدین عربی را ممیت الدین و او را کافر و ملحد گفت و

عبارات او را مزخرفات شمرد. در مقدمه شرح خود بر عرشیه صدرالدین شیرازی از او انتقاد می کند که به اقوال کسانی چون ابن عربی گراییده، و همین عیب را بر فیض کاشانی نیز می گیرد و فیض کاشانی را اهل غی و ضلال دانسته و آنان را مخالف طریقه اهل بیت و اهل عصمت پنداشت و خود را اهل کشف و معاینه و موافق اهل بیت و عصمت انگاشت و اگر هر شخص عاقلی به مطالبی که او در نسبتهای ناروا اشاره می کند، بخواند، میفهمد که او مطلب را نفهمیده و دریافت نکرده است؛ ملا محمد اسماعیل اصفهانی از حکماء معاصر شیخ در حاشیه بر رساله ملا صدرا و ملا هادی سبزواری در حاشیه شرح منظومه خود اشاره کرده اند که شیخ بر بسیاری از الفاظ و عبارات عرشیه ملا صدرا، اشراف و اطلاع کافی نداشته است.

### مسافرت های شیخ

شیخ تا ۲۰ سالگی در احساء، علوم دینی متداول را فرا گرفت « در سال ۱۱۸۶ هجری به کربلا و نجف مهاجرت کرد و به درس عالمانی چون سید مهدی بحر العلوم و آقا محمد باقر وحید بهبهانی حضور یافت و مورد توجه آنها قرار گرفت و در مدت اقامت ۲۰ ساله خود، اجازه های متعدد روائی از مشاهیر عالمان دریافت کرد. » (۵۶)

شیوع بیماری وبا به اقامت او در عراق پایان داد و به موطن خود بازگشت و پس از چهار سال اقامت، دوباره از موطن خود خارج شد و هفت سال به رفت و آمد در حوالی بصره پرداخت.

شیخ در سال ۱۲۲۱ هجری با همراهانش به قصد زیارت حرم امام هشتم وارد ایران شد. این زیارت موجب اقامت اولیه ۱۰ ساله او در ایران گردید؛ وی در یزد با استقبال مردم روبرو شد و در این شهر طی چند سال، کارش تشکیل مجالس و مباحثات طولانی و پاسخگویی به مشکلات فلسفی و مذهبی مردم بود. آوازه شهرتش به آنجا رسید که سلطان وقت، فتحعلی شاه، نامه ای به او نوشت و در نهایت احترام پیشنهاد کرد برای ملاقات شیخ می خواهد به یزد بیاید سرانجام شیخ به تهران رفت و شاه از او تقاضا کرد که در تهران اقامت کند اما او عذر آورد و گفت: « اگر در اینجا بمانم، وقتی مردم نزد من از حکام دولت دادخواهی می کنند به ضرورت، حمایت مسلمانان می باید وساطت کنم و در این حال پاسخ قبول یا رد شاه، یا موجب تعطیل سلطنت است یا مایه خواری من. » او میانه با زور و قلدری و استبداد نداشت و چون احسائی یزد را برای اقامت ترجیح داد، در سال ۱۲۲۳ هجری به دستور شاه، اسباب انتقال او و خانواده اش را به یزد فراهم کردند.

شیخ سپس به مسافرت به شهرهای مختلف از جمله اصفهان، کرمانشاه، شاهرود، نیشابور، مشهد و قم پرداخت و با استقبال پرشور مردم روبرو شد. تسلط کم نظیر او بر علوم مذهبی و فلسفی از یک سو و زهد و تقوای او و بی اعتنائیش به شغل و مال از سوی دیگر شهرت بی نظیر و محبوبیتی عجیب برای او در میان مردم فراهم آورد.

شیخ در راه زیارت عتبات به کرمانشاه وارد و با استقبال مردم و حاکم آنجا روبرو شد و با افراد حاکم و با تعهدی که در مورد تدارک سفر هر ساله او به عتبات داد او را به اقامت راضی کرد این اقامت حدود ۱۰ سال طول کشید و چندی بعد نیز آنجا را به عزم مکه ترک کرد اما در دو منزلی مدینه در گذشت و در قبرستان بقیع مدفون گردید. " (۵۷) ولی امروز از قبر او اثری پیدا نیست زیرا وهابیان همه بقیع را خراب کرده اند.

احسائی را به وارستگی و جهد در عبادات و ریاضات شرعی ستوده اند. سفرهای پی در پی احسائی و بزرگداشت های مردم و علما در شهرهای مختلف از او نشانه معروفیت وی و نیز اقبال جوامع مذهبی ایران به اوست با این همه "وی در اواخر زندگی خود با مخالفت برخی علماء روبرو شد که پاره ای از دیدگاههایش را مبالغه و انحراف تلقی می کردند: از جمله محمد بن حسین آل عصفور در بحثی رویا روبروی انکار آورد" (۵۸)

### علمای قزوین شیخ را تکفیر کردند

اما نخستین مخالفت آشکار با احسائی از جانب ملا محمد تقی برغانی از عالمان با نفوذ قزوین صورت گرفت وی در یک مباحثه پر سروصدا با شیخ احمد احسائی، او را به بی اعتقادی به مسئله بسیار مهم معاد جسمانی و پیروی از فلاسفه یونان تکفیر کردند و در تکفیر نامه اش، شیخ احمد را مرتد و خارج از دین اعلام کرد. پس از این واقعه نیز احسائی در سفرهایش به مشهد و یزد و اصفهان، با همه معارضه هایی که با او شده بود، کمابیش از پایگاه مردمی برخوردار بود تا آنجا که گفته اند در اصفهان، ۱۶۰۰۰ نفر در نماز به او اقتدا کردند. اما تلاش برغانی و نامه هایش به علمای کربلا، عرصه را بر احسائی تنگتر کرد خاصه اینکه در این میان گروهی نیز عقاید غلو آمیزی به او نسبت دادند و در تحریک علمای کربلا و سران دولت عثمانی کوشیدند. (۵۹)

در مقابل گروهی دشمنی با او را روا نمی شمردند؛ از آن جمله فقیه نامدار حاج محمد ابراهیم کلباسی بود که از معتقدات احسائی آگاهی داشت و پس از وفات او در اصفهان ۳ روز عزای برپا کرد. «وی در باره احسائی می گوید: منسوب داشتن شیخ به برخی امور ناشایست، بویژه از جانب کسانی که به مطالب و اصطلاحات او وقوفی ندارند، جرأت زیادی می طلبد. در گفتار کلباسی این نکته مهم است که آنچه در نظر برخی، احسائی را بنیانگذار مکتبی بیرون از جریان مقبول امامیه نمایانده است، می تواند ناشی از دو عامل باشد: یکی اسان فهم نبودن پاره ای از آراء و تعبیرات او که چه بسا به نخستین نگاه بدعت آمیز باشد و دیگر، تندروی هایی از دو جناح مخالف و موافق او که با شناخت لازم نیز همراه نبوده است.» (۶۰)

### تألیفات شیخ

احسائی آثار فراوانی در زمینه های گوناگون دارد و فهرست تفصیلی آنها را در دو کتاب شناسی مستقل می توان دید:

۱- فهرست تصانیف، تألیف ریاض طاهر

۲- فصلی از فهرست کتاب مشایخ عظام تألیف ابوالقاسم ابراهیمی. (۶۱)

تألیفات شیخ را در حدود ۱۳۲ عنوان نوشته اند که در رشته های مختلف مانند حکمت الهی، اصول فقه، تفسیر قرآن، فلسفه، رسالات ادبی و اصول اعتقادات شیعه تألیف گردیده است که به زبان عربی می باشند.

### جانشینان شیخ وانشعابات شیخیه

پس از شیخ احمد احسائی، سید کاظم رشتی به جای او نشست. در بین شیخیه شیخ احمد احسائی به « شیخ جلیل » و سید کاظم رشتی به « سید نبیل » شهرت دارند. « سید کاظم رشتی، فرزند خانواده ای از اشراف سادات حسینی مدینه بود که جدش سید احمد

به علت بروز و شیوع طاعون از مدینه فرار و در ایران به رشت پناه آورد. سید کاظم در یزد، نزد شیخ احمد درس خواند و شاگرد برجسته او بود. وی بیش از ۱۵۰ کتاب و رساله نوشت. وی انتشار اسلام را به دو دوره متمایز تقسیم می کند: یک دوره حقایق ظاهری که پس از دوازدهم قرن پایان می یابد و یک دوره حقایق باطنی که با ظهور احسائی آغاز می شود. از شاگردان سید کاظم رشتی سید علی محمد شیرازی بوده که بعدها مذهب جدید آورد و به باب معروف شد. بهائیان امروزه نیز شیخ احمد احسائی را مبشر ظهور می خوانند و او و حاج سید کاظم رشتی را «دو نجم ساطع» می نامند. (۶۲)

پس از وفات سید کاظم رشتی، بر سر جانشینی وی برای پیشوائی شیخیه اختلاف افتاد و پیروان شیخیه دو دسته شدند: دسته قویتر یا اکثریت، که پیرو حاج محمد کریم خان قاجار کرمانی شدند و ایشان را علاوه بر شیخ کریمخانی، رکنی نیز می خوانند به جهت آنکه «حاج محمد کریمخان می گفت که اسلام چهار رکن دارد: ۱- شناختن خدا ۲- شناختن رسول ۳- شناختن ائمه ۴- شناختن شیعه کامل، که مبلغ و ناطق اول است و او کسی است که احکام را بلاواسطه از امام می گیرد و به دیگران می رساند و او ناطق حقیقی شیعیان است و دیگران نسبت به او صامت هستند.» (۶۳)

حاج محمد کریم خان، نویسنده ای پرکار بود و در پی آن بود که میان روش شیخیه و اصولیون شیعه سازگاری پدید آورد. تألیفاتش کمتر از ۲۶۷ نیست و در کرمان محفوظ است. وی علاوه بر "رکن رابع" نمودن خود، با انتصاب فرزندش محمد خان به جانشینی خود، رکن رابع را موروثی نمود و بنای یک دودمان و سلطنت روحانی را گذاشت، مشابه آنچه در صوفیه باب شده است. منظور از رکن رابع، خود حاج محمد و جانشینان او بوده است. به همین جهت ایشان را رکنیه گفته اند. ولی مشایخ شیخیه با غیر اهل این فرقه می گویند: مقصود از رکن رابع تولی و تبری است یعنی دوست داشتن ائمه و دوری از دشمنان ایشان. (۶۴)

پس از حاج محمد کریمخان، پسرش حاج زین العابدین پیشوای شیخیه شد؛ وی با یک بدبینی، به گردش حوادث در جهان، و وضعی که در ایران بوجود آمده بود می نگریست و می گفت: «اصلاح حال فعلی مردم، کار بشر نیست. باید صبر کرد تا خود این مردم، شعور پیدا کنند و نتایج این خود سری و افسار گسیختگی و دنیاپرستی را ببینند تا آنکه از همه آنها مأیوس شوند.» و سپس ابوالحسن خان و پس از او حاج عبدالرضا خان جانشین پدر شد که در سال اول انقلاب اسلامی ایران ترور شد و در گذشت (۱۳۵۸ شمسی)

دو مورد از نظریات عبدالرضا ابراهیمی: ۱- تکیه بر اخبار مبنی بر غلو در حق امامان، به عنوان نمونه او می نویسد: فرمایش حضرت امیرالمؤمنین است که، منم چشم خدا و منم دست خدا و منم جنب خدا و منم باب خدا... و فرمایش حضرت امام باقر است که، مائیم سبب خلقت خلق. ۲- در باره تحریف قرآن، در جواب سؤالی در باب اینکه آیا پیامبر (ص) تعداد ائمه را معین کرده بود، می نویسد: خداوند عدد و نام آنها را بر زبان پیامبر خود به عامه خلق رسانیده است و حتی در کتاب خود اسم آن بزرگواران را فرموده بوده است. (۶۵)

پس از ترور عبدالرضا ابراهیمی، پیشوائی شیخیه به سید علی موسوی رسید و مرکز شیخیه کریمخانی نیز از کرمان به بصره منتقل شد. کریمخانیان ایران بیشتر در کرمان، بهبهان، تهران و نواحی جنوب مانند خرمشهر و آبادان و فارس سکونت دارند و در عراق نیز در بصره و بغداد مقیم اند.



دسته دیگر شیخیه کسانی هستند که بر مطالب شیخ احمد و شاگرد او سید کاظم چیززی نیفزودند و با کریمخانیه یا رکنیه مخالفت کردند. این عده بیشتر در آذربایجان بوده و بزرگ ایشان میرزا شفیع تبریزی بود و پس از فوت او، پسرش حاج میرزا موسی جانشین او گردید و پس از وی میرزا علی ثقة الاسلام جانشین او شد که در سال ۱۳۳۰ هجری به جرم آزادیخواهی در تبریز بدست روسها به دار آویخته شد. طایفه دیگر شیخیه، «حجة الاسلامی» هستند که از میرزا محمد مامقانی تکفیر کننده سید علی محمد باب و محکوم کننده او به مرگ در تبریز، پیروی می کنند. وی حجة الاسلام لقب داشت و از شاگردان سید کاظم رشتی به شمار می رفت. طایفه دیگر شیخیه، «احقاقیه» هستند که پیرو آخوند ملا باقر اسکوئی می باشند؛ وی پس از درگذشت سید کاظم رشتی دعوی جانشینی او را کرد و چون کتابی به نام «احقاق الحق و ابطال الباطل» در رد حاج محمد کریمخان کرمانی نوشت، این گروه به احقاقی معروف شدند و اکنون در آذربایجان، کربلا و کویت زندگی می کنند و پیشوای ایشان، اکنون آقا شیخ رسول احقاقی است. (۶۶)

### اصول عقاید شیخ احمد احسائی و تقد آن آراء

گرایش شیخ احمد احسائی به امور باطنی شریعت، به گونه ای است که موضع اهل ظاهر را در اکتفا به ظاهر شریعت نمی پذیرد و معتقد است که تمسک به اهل بیت، در دریافت حقایق، سبب شده است که در بعضی از مسائل، با بسیاری از حکیمان و متکلمان مخالفت کند. از این رو، عقاید وی و پیروانش در باره معاد و اطوار جسم، در معراج پیامبر اسلام، وجود امام زمان (عج)، مقام ائمه اطهار و اعتقاد به رکن رابع، مورد اعتراض و انکار و تقد اندیشمندان و فقیهان بزرگ قرار گرفت. از زمانی که شیخ به خاطر عقاید جدیدش، که ظاهر آنها مخالف عقاید شیعیان می نمود، از سوی مخالفانش تکفیر شد، کوشید تا با تأویل بعضی آیات قرآن و اخبار امامان، عقاید تازه خود را با آنها سازش دهد این نظر شیخ که همه مسائل و موضوعات شریعت، غیر از معنای ظاهری، معنای باطنی دارند همه سخنانی هستند که اسماعیلیان باطنی گرا (۶۷) در کتابهای خود گفته و توضیح داده اند.

### عقیده شیخ در مورد معاد و حذف آن از اصول دین

نظر شیخ درباره معاد به نظریات اسماعیلیان بسیار نزدیک بود او به معاد جسمانی اعتقادی نداشت. به عقیده شیعیان و دیگر پیروان مذاهب اسلام، معاد یعنی بازگشتن مردگان در روز قیامت را با همین جسم مادی یا بقول آنها «عنصری» می دانند؛ ولی شیخ آن را تقریباً روحانی می دانست و می گفت: انسان با جسم «هورقلیایی» (۶۸) زنده می شود و می گفت: چون حقیقت انسان همان روح است معاد هم روحانی خواهد بود او این روح را نوعی جسم بسیار لطیف به نام «هورقلیایی» زنده می شود و می گفت که چون حقیقت انسان همان روح است معاد هم روحانی خواهد بود؛ او این روح را نوعی جسم بسیار لطیف به نام «هورقلیائی» می خوانده است. (۶۹)

شیخ در کتاب «شرح زیارت جامعه» خود می گوید: «... برای انسان، دو جسم و جسد است: نخست جسمی است که از عناصر زمانی (آب، خاک، هوا و آتش) ترکیب شده که آن را مانند لباس، گاهی می پوشد و گاهی درمی آورد. هیچگونه لذت و رنج،

طاعت و معصیت به او نسبت داده نمی شود این جسم از حقیقت انسان شمرده نمی شود و هنگام مردن، هر کدام از عناصر و مواد این جسم متفرق می شود و به اصلش می پیوندد. اما جسد دوم انسان، جسدی است جاویدان و باقی و از عناصر هورقلیائی می باشد که در جسد ظاهر و محسوس او پنهان است. این جسد هورقلیائی، مرکب روح، و از سنخ اوست و پس از مرگ در قبر مرده باقی می ماند. در حالی که، جسد عنصری او را خواهد خورد. روح انسان در قیامت با همین جسد هورقلیائی باز خواهد گشت و حساب پس خواهد داد.» (۷۰)

شیخ اظهار می داشت که امام جعفر صادق (ع) نیز به عالم برزخ (هور قلیا) معتقد بود.

« او اعتقاد داشت که بدن انسان، روزی از عناصری که از نه فلک و عناصر اربعه، عاریه گرفته، تهی می شود و هر قسمت از بدن دوباره، به عناصر اربعه تبدیل می شود. و تنها چیزی که باقی می ماند، همان قسمت آسمانی است که در روز معاد دوباره پدیدار می گردد.» (۷۱) در حالی که به عقیده شیعیان و دیگر پیروان مذاهب اسلام، معاد، یعنی بازگشتن مردگان در دروز قیامت، با همین جسم مادی و یا به قول آنها عنصری.

شیخ بعد از آنکه، معاد را روحانی، و با جسم هورقلیائی دانست، آن را از ردیف اصول دین و مذهب نفی و حذف کرد؛ زیرا می گفت: اعتقاد به خدا و ثبوت اصل نبوت و اعتقاد به قرآن و آنچه در آن هست، مستلزم آن است که به معاد معتقد باشیم و لازم نیست که معاد را اصلی از اصول دین بطور مستقل بدانیم در غیر این صورت، توضیح و اباحت خواهد بود. و کسی که به آیات قرآن معتقد باشد، لزوماً به معاد هم معتقد خواهد بود.

### نفی اصل عدالت از اصول دین

شیعیان دوازده امامی، عدالت را مهم داشته و آن را، یکی از اصول مذهب شیعه شمرده اند. اما شیخ احمد احسائی و پیروانش، عدالت را از ردیف اصول مذهب نفی نموده و می گویند:

« لزومی ندارد صفت عدالت از میان صفات دیگر خداوند جدا کنیم و اصلی از اصول دین قرار دهیم؛ در غیر این صورت، باید صفات دیگر خدا را هم باید از اصول دین بشماریم.»

شیخ و پیروانش، عوض نفی دو اصل معاد و عدالت، از ردیف اصول پنجگانه مذهب شیعه، اصل دیگری بعنوان « رکن رابع » بر اصول مذهب افزودند یعنی اصول دین در مذهب شیخیه به ۴ اصل و یا ۴ رکن منحصر گشت از این قرار: اصل توحید، اصل نبوت، اصل امامت و اعتقاد به « رکن رابع - شیعه کامل » و یا « ناطق واحد ». (۷۲)

### نظر شیخیه در مورد امامت و رکن رابع

نظر شیخ احسائی در باره امامان غلو آمیز است (۷۳)؛ از این رو، اعتقاد او در باب امامت با شیعیان دیگر متفاوت است؛ شیخیه ائمه اثنی عشر را ادله اربعه موجودات ( علت فاعلی، صوری، مادی و غائی ) میدانند؛ به عقیده ایشان امام « مشیت خدا و قدرت خدا و دست خدا در اجرای جمیع امور بدون استثناء » است و « صاحب ولایت عامه مطلقه بر جمیع ماسوی الله و شاهد و مطلع بر کل

موجودات « است هر یک از امامان در حین تصرف در امور عالم ، امام ناطق است و امام بعد از او ، در حال حیات او ، امام صامت است یعنی اجازه ندارد در احکام شرع چیزی بگوید ؛ مثلاً " امام حسن و امام حسین (ع) در زمان حیات حضرت علی (ع) ، امام صامت بودند و امام علی (ع) امام ناطق بود و خود امام علی (ع) در زمان حیات پیامبر (ص) صامت بود . امام دوازدهم ، پس از امام علی و امام حسن و امام حسین (ع) از امامان دیگر افضل است . امام زمان (عج) در زمان غیبت خود ، در این دنیا نیست بلکه در دنیای دیگری به نام عالم برزخ یا هورقلیا است که آن را اقلیم ثامن می خوانند .

پیشوای شیخیان امامت را تجزیه کرده است : یکبار از امام ، حجت معصوم اراده می شود ؛ بار دیگر ، امام بر حجتی که بطور مطلق است یعنی مقتدا و پیشوا اطلاق می شود و گاهی لفظ امام بر پیشنماز اطلاق می شود و گاهی منظور از امام کسی است که در امری به او تاسی می شود ... امام به معنی مقتدا و پیشوا ، بر شیعه کامل و « رکن رابع » هم اطلاق می شود که حجت‌های خداوند بر خلق و واسطه‌هایی میان امام غایب و خلق هستند تا مردم در حوائج دینی به آنها رجوع کنند . اگر حجت در عالم نباشد خلق مرتد می شوند نام خدا برده نمی شود و در نتیجه عنایات او از عالم مرتفع می شود (۷۴)

### اعتقاد شیخ احسائی در باره امام دوازدهم و ظهور آن حضرت

عقیده بالاسری ها ، یعنی شیعیان دیگر در باره امام غایب این است که او در سال ۲۶۶ هجری غایب شده و در قالب جسمانی خود ، پنهان از دیدگان مردم ، در بیابانها ، شهرها و در همه جا به سر می برد تا روزی که به اذن خدا آشکار شود و زمین را پر از عدل و داد گردانند . . . .

ولی شیخ احمد احسائی و پیروانش بر آنند که : امام غایب در جسم و قالب هورقلیائی است و زندگی او ، زندگی برزخی در قالب مثالی یعنی در جسم هورقلیایی است بنابراین او در هنگام ظهورش در قالب خود ممکن است نباشد بلکه روح و جسم هورقلیائی او در قالب شخص دیگری ظاهر شود .

مکتب شیخیه بیش از هر مکتب دیگر ظهور امام غایب را ترویج می کرد و این مسئله انقلابی ترین نظریات شیخیه بود . موضوع ظهور ناجی آسمانی بر روی زمین نزد اکثر ادیان و ملل ، از جمله اقوام ایرانی وجود داشته است و در طول قرن ها ، در خون و پوست و گوشت ایرانی ریشه دوانده بود و به سبب استبداد مطلق سلاطین قاجار و ظلم بیش از حد آنها انتظار ظهور مهدی موعود ، دوباره در اندیشه ایرانی بیدار و ظاهر گردید و مروج آن کسی نبود جز شیخ احمد احسائی و جانشین او سید کاظم نشتی .

شیخ در کتاب معروف خود « جوامع الکلم » ۵۰ صفحه را اختصاص به علل و چگونگی و اختصاصات امام غایب داده است و در رساله حیات النفس نیز به شکلی بسیار صریح ، ظهور امام زمان را در فاصله ای بسیار نزدیک تصریح کرده است . (۷۵) و بخصوص سید کاظم رشتی در نزدیکی های وفاتش ، ظهور امام غایب را ( بصورت ظهور حقیقت و روح امام در قالب شخصی معین ) بسیار نزدیک می دانست و به شاگردان و پیروانش سفارش و تأکید می کرد که بر یکایک شما لازم است که شهرها را بگردد و ندای امام غایب را اجابت کند .

شاید امام غایب در میان شماها باشد .

و سید علی محمد باب هم از جمله شاگردان سید رشتی بود که این سخنان را شنید و پس از سید رشتی گفت: من همان امام غایب و مهدی موعود هستم. همان امام غایبی که سید کاظم رشتی، نزدیکی ظهور او را سفارش داده بود. (۷۶)

شیخ معتقد است که امام زمان (عج) با این بدن غیر عنصری و تنها هور قلیائی و در شهر جابلقا و جابرسا زندگی می کند. به عقیده ی شیخیان شیعیان کامل در هر عصر و زمانی، مظهر امام غایب هستند و از اینرو دارای عنوان "امام زمان" و واسطه میان امام غایب و خلق هستند. از نتایج این عقیده درباره امام غایب، یکی ادعای سید علی محمد باب است که خود را همان واسطه امام غایب و خلق پنداشت و گفت: من همان امام غایب هستم؛ یعنی حقیقت و یا روح او در من در آمده است.

شیخیه می گویند: چون امام زمان فقط می تواند به وصال خدا نایل آید و ما نیز بدون واسطه نمی توانیم به وصال امام زمان نایل آییم؛ باید واسطه و ربطی در بین باشد که ما را به آن حضرت ربط دهد و آن شیخ است که او را "رکن رابع" نامند. بدین ترتیب شیخ اعتقاد داشت که امام دوازدهم به جهان هور قلیاء یا عالم برزخ و یا بهتر و صریحتر بگویم به همان جهان مثل یا ایده افلاطون رفته است؛ اما روح او قابل انتقال است و اکنون از بدن یک نفر به بدن دیگری منتقل می شود. لذا شیخ احمد احسائی اعتقادی به وجود جسمانی امام غایب در این جهان و جاودانگی هزار ساله او نداشت در نتیجه عقیده خود را بدین طریق ابراز می کرد.

### عقیده شیخ احسائی درباره "معراج"

در روایات اسلامی آمده است که، پیامبر اسلام شبی گفت: که خدا او را از خانه کعبه "مسجد الحرام" به بیت المقدس "مسجد الاقصی"، و از آنجا به سوی آسمانها تا "سدره المنتهی" که نزدیک عرش قرار دارد سیر داد و در همان شب به جایگاهش بازگردانید. در این سفر معنوی کیهانی جبرئیل راهنما و فرشته "براق" مرکب او بوده است. پیامبر در این عروج و گردش سماوی عجایب بسیاری در آسمانها دیده و خصوصیات همه آنها را از جبرئیل پرسیده است. در قرآن، در سوره اسری در آیه اول و نیز در سوره النجم به این مسئله اشاره شده است. به عقیده مسلمانان این گردش آسمانی و معراج، جسمانی بوده؛ یعنی پیامبر با همان بدن عنصری به آسمان رفته است. داستان معراج را از ضروریات دین شمرده اند یعنی کسی که از راه لجاجت منکر آن باشد، از اسلام بیرون است اما شیخ احمد احسائی معراج را روحانی دانست و گفت: روح پیامبر به آسمان رفته نه جسم او. زیرا برابر موازین فلسفی قدیم آسمانها و افلاک پاره شدنی و التیام پذیر نیستند؛ محال است که انسان با جسم عنصری خود آسمانها را پاره کند و بالا رود. به نظر او چون پیامبر به معراج رفت، هنگام گذشتن از جهان خاکی، عنصر خاکی خود را و در گذشتن از جهان آب، عنصر آبی خود را و در گذشتن از کره ی هوا، عنصر هوایی خود را گذاشت و در عرش با خداوند دیدار کرد. در پشت این توصیف یک نظریه مهم و الحاد آمیز نهفته است: شیخ اعتقادی به معراج پیامبر نداشت و بی اعتقادی خود را به مسئله معراج به این شکل پیچیده و فلسفی بیان می کرد تا از تعقیب و آزار در امان باشد.

در کتب مقدس و ادیان و ملل قدیم هم واقعه معراج به گونه های خاص دیگری بیان شده است. در کتاب عهد عتیق یعنی تورات آمده که: خداوند با ابراهیم تماس گرفته و ابراهیم از او اسرار مرموز را آموخته است؛ و یا در تفاسیر تورات مانند "تلموت" آمده که صعود حضرت موسی به بالای "کوه طور" و سخن گفتن او با خداوند نوعی معراج بوده است.

در کتاب عهد جدید (انجیل مرقس) آمده است که: عیسی به آسمان نزد خداوند عروج کرد. در روایات هندی آمده است یکی از مقدسان وداعی به آسمان نزد خدایان عروج کرده است. در متون مقدس یونانیان قدیم از جمله کتاب "ایلیاد" هومر بیان شده که قهرمانان وقتی نیمه خدایی می شدند، به آسمان عروج می کردند.

در کتاب آرتا ویرافنامه زرتشتیان نیز مسائل معراج به تفسیر بیان شده است که چون دین زرتشت در ایران در تنزل افتاده بود، و مجوسان می خواستند آنرا در قلوب مردم تجدید نمایند، جوانی زرتشتی به نام "آرتای ویراف" را برگزیدند و او را به آسمان فرستادند تا همه چیز را در آنجا نزد اهورا مزدا ببیند و خبر آورد و جریان عروج آن جوان به طور مفصل توضیح داده شده است. البته موضوع معراج اسلام را نمی توان با آن داستانها مقایسه کرد و حتی نمی توان نام آن را در اسلام "داستان" خواند... زیرا آن موضوع در میان مسلمانان از عقاید اصلی و از ضروریات دین شمرده می شود. وقایع معراج بسیار مفصل است به طوری که در کتابهای فرهنگ اسلامی مانند معراج نامه ها و قصص الانبیاء و کتاب های دست اول تاریخ، مانند سیره ابن هشام بیان شده و همه راویان مدعی اند که این موضوع را از خود پیامبر اسلام و یا از صحابه ی ایشان نقل کرده اند.

### تساوی حقوق زن و مرد نظر شیخیه

برابر گفته "کنت دو گوینو" (۱۸۱۶-۱۸۸۲) وزیر مختار اسبق فرانسه در ایران که در کتاب خود "سه سال در ایران" نوشته است: "به عقیده ی شیخیان متأخر تعدد زوجات در اسلام اگر چه تجویز شد، ولی کار بسیار ناپسندی می باشد. علاوه بر این بر آنند که استعداد زن کمتر از مرد نیست و نباید او را از امور اجتماعی محروم گردانید؛ بنابراین حقوق زنان با مردان مساوی است...". احتمالاً اولیای بهایی که حکم به تساوی حقوق زنان و مردان داده و تعدد زوجات را هم حرام شمرده اند، از نظریات شیخیان در این مورد پیروی کرده اند.

### روش فقهی مذهب شیخیه

روش فقهی شیخیه در استنباط احکام شرعی، همان روش اخباریهای شیعی بوده است که شیخ در زمان خود پیش گرفته بود ولی پیروان و جانشینان او با افزودن برخی نظریات و مسائل دیگر مکتب فقهی شیخ را تفسیر کرده و رفته رفته مذهب شیخیه را از جنبه شریعت به جنبه "طریقت" یعنی به تصوف نزدیک ساخته اند و پیشوایان خود (شیخ احسانی و جانشینان او) را بعنوان "شیعی کامل"، "رکن رابع"، "مرشد مطلق" و تنها شخصیتی می دانند که فقط او می تواند بطور درست احکام فقهی را استنباط کند و از اینرو در روش فقهی آنها "اجتهاد و تقلید"، که در میان شیعیان دیگر معمول است، وجود ندارد.

### پیشینه تحقیقات و تألیفات با موضوع شیخیه

در مرز نیمه اول و نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی، تحولاتی در اندیشه مذهبی و تفکر در ایران روی داد که به نام شیخیه شهرت دارد اما چون با این مکتب همچون یک حرامی رفتار شده و چنین وانمود شده که، از بطن تاریخ و فرهنگ ایرانی و اسلامی بیرون

نیامده و دنباله منطقی تحولات اجتماعی و فکری ایران نبوده است. به همین دلیل هنوز فرقه شیخیه و بابیه و جریانات بعدی آن در هاله ای از افسانه و ابهام پنهان گردیده است. و به دلیل عدم امکان دسترسی به منابع اصیل، پژوهش در این زمینه بسیار مشکل بوده است. آثار مربوط به شیخیه عبارتند از: ۱- آثار رهبران مکتب شیخیه ۲- آثار مورخان و نویسندگان وابسته به سلسله فاجار ۳- آثار نویسندگان معاصر ایران ۴- آثاری که نویسندگان و ایرانشناسان غربی تألیف کرده اند. در کتاب "از احساء تا کرمان، در باره عقاید و آداب و مراسم مذهبی شیخیه" اثر: نورالدین چهاردهی از ۶۱ عنوان کتابیه عنوان فهرست ماخذ کتب شیخیه و آنچه در باره آن بحث نموده است ناب برده شده است که ۷ مورد از آنها از آثار نویسندگان و ایران شناسان غربی هستند؛ از جمله هانری کربن که در اثر خود به نام مکتب شیخیه، بیشتر به شرح زندگانی و آثار رهبران شیخیه اختصاص دارد و فاقد تحلیل است. از دیگر نویسندگان می توان به سرپرسی سایکس ف مادام دیولافورا نام برد که در سفرنامه های خود در مورد شیخیه نوشته اند و سایکس در کتاب تاریخ ایران نیز به این موضوع پرداخته است. اما بیشتر آنها چون از منابع دست دوم و سوم استفاده کرده اند و از تاریخ و تفکر اسلامی و ایرانی شناخت سطحی داشته اند لذا نمی توان آنها را پژوهندگان کنجکاو به شمار آورد.

در مورد منابع دست اول یعنی آثار رهبران شیخیه، علاوه بر کمیاب بودن آنها، در صورت دسترسی به آنها، مشکل دیگر آمیختگی آنها با کلمات و جملات سنگین عربی، آیات قرآن، احادیث و روایات مذهبی، رموز و اشاره های فلسفی و عرفانی و رموز و اشاره های هر مسی و... می باشد که امکان استفاده از آنها را کاهش می دهد.

دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، دایرةالمعارف فارسی، دانشنامه ایران و اسلام، فرهنگ فرق اسلامی و کتابها و سایت های تاریخ فرق و مذاهب اسلامی نیز از منابعی هستند که به طور اجمال به موضوع شیخیه پرداخته اند.

### تقد و بررسی برخی از عقاید شیخیه و نتیجه گیری (۷۷)

با توجه به مطالب گفته شده، معلوم می گردد که شیخ احمد احسائی با اخذ برخی اصطلاحات از مکاتب مختلف، از جمله فلسفه اشراق و فلسفه یونان ( بدون پی بردن به عمق آنها )، آنها را به عنوان مشخصه های اصلی مذهب خود قرار داده و پیروان او نیز در توجیه آن کامات به تناقض گوئی مبتلا شده اند، بطوری که برخی از فرزندان شیخ، به انکار روش پدر و بلکه گاهی استغفار و گاهی به تکفیر او مشغول شدند.

اعتقاد به بدن هور قلیائی و اعتقاد به حیات امام زمان با بدن هور قلیائی، در واقع به معنای انکار حیات مادی امام زمان روی زمین است و اعتقاد به اینگونه حیات برای امام زمان (ع)، مثل اعتقاد به حیات تمام مردگان در عالم برزخ است.

وقتی شیخ احمد، عالم هور قلیا را حد وسط بین دنیا و ملکوت معرفی می کند، معلوم می شود که ایشان معنای عالم ملکوت را که همان عالم مثل است، نفهمیده و یا بین ملکوت و جبروت خلط نموده است.

شیخ احمد بر اساس یک اصول نادرستی که در فلسفه پی ریزی کرد ( مثل اصالت وجود و ماهیت )، و نفهمیدن برخی دیگر از اصول، یک بنیاد فکری را پی ریزی کرد و چون قابل دفاع نیست، پیروان او همیشه با این حربه که سخنان او رمز و کنایه است، می خواهند خود را رهائی بخشند.

در قرن سیزدهم، گزاف گوئی و بکار بردن کلمات نامأنوس و الفاظ مهمل، بسیار رایج بوده و حتی مردم عوام، اینها را نشانه علم و دانش می پنداشتند و احتمالاً " شیخ احمد و نیز سید کاظم رشتی، به جهت خوش آیند جاهلان و عوام، به این کلمات و الفاظ روی آورده اند.

برخی از عقاید شیخیه بخصوص در مورد معراج، معاد و امام دوازدهم، با تعالیم دینی و نص قرآن و سنت اتفاق عام مسلمانان مطابقت ندارد و یا حداقل چنین می نماید.

این فرقه در شرایط خاص اجتماعی، سیاسی و اقتصادی قرن سیزدهم ایران، و با تبلیغات شیخ و جانشینانش پیروان زیادی بدست آورد. اما نتیجه دیگر سخنان شیخ احمد، پیدایش مذاهب دروغین و ضالّه بابت و بهائیت بود و این نتیجه، محک خوبی برای تشخیص ضعف و سستی و بی پایه بودن سخنان شیخ است.

شیخ احمد احسائی کوشش می کرد با ترکیب عناصری از مکاتب فلسفی ایران، یونان و اسلام و نظریاتی از اسماعیلیان و آیین هرمسی و... دین و فلسفه را آشتی دهد. کاری که قبل از او بارها توسط

اخوان الصفا و اسماعیلیان و چند گروه دیگر آزمایش شده و شکست خورده بود. و به همین دلیل، او نیز مانند ملاصدرا زیر فشار شدید روحانیون، آواره کوهها و بیابانها شد و سرانجام در فقر و در بدری جان سپرد و این سرنوشت برای جانشین او، سید کاظم رشتی نیز تکرار شد. اما دانه ای که آنها کاشتند شروع به رشد و ریشه دواندن کرد و زمینه اختلافات مذهبی، تفرقه میان مسلمانان مشاجرات، درگیریها و کشت و کشتارهای زیادی را فراهم آورد.

## قادینیت

### تعریف قادیانیت

قادینیت دینی است که به تازگی اختراع شده است و در اواخر قرن نهم میلادی در روستای قادیان، یکی از روستاهای نزدیک پنجاب هندوستان، سربر آورد. از صدقه سری اشغالگری انگلیس و حمایت دولت انگلیس نهایت بهره برداری به عمل آورد. مؤسس آن « میرزا غلام احمد قادیانی » متولد سال ۱۲۶۵ هـ در قادیان است.

میرزا غلام فعالیت خود را به عنوان یک دعوتگر اسلامی آغاز نمود سپس ادعا کرد که یک مجدد دین است و از جانب خداوند به او الهام می شود، به همین شیوه پیش رفت و ادعا کرد او همان مهدی منتظر و مسیح موعود است. او در این باره می گوید: " مسلمانان و مسیحیان با کمی اختلاف اعتقاد دارند که مسیح ابن مریم با همان کالبد بشری خویش به سوی آسمان فراکشیده شد و روزی از روزها از آسمان فرود خواهد آمد. در کتاب خویش ثابت کرده ام که این عقیده نادرست است و توضیح داده ام که منظور از نزول و فرود آمدن همان فرود آمدن مسیح نیست بلکه از طریق استعاره بیان می شود که کسی مانند مسیح خواهد آمد و این حقیر \_ یعنی خودش \_ بر حسب اعلام و الهام مصداق این خبر می باشم. !!!"

سپس از دعوی مشابه و همانندی مسیح علیه السلام به این ادعا می رسد اصلاً او خود مسیح است و می گوید: " این همان عیسایی است که منتظر آند، در عبارات الهامی و شهودی هدف از مریم و عیسی خود من هستم. " به لحاظ آنکه مسیح پیامبری بود که به وی وحی می شد میرزا نیز ادعا کرد که به او وحی می شود و برای خود قرآنی را نوشت و آن را " الکتاب المبین " نام نهاد و گفت: " البته من

بر بصیرت و معرفتی از جانب پروردگار و هاب هستم و خداوند مرا در پایان یکصد سال مبعوث داشته است تا دین را تجدید سازم، روی ملت را نورانی کنم، صلیب را بشکنم و آتش مسیحیت را فرو نشانم، سنت خیر البریه را برپا سازم، آنچه تباه گشته را راست و درست گردانم و نارواج را رایج گردانم که من مسیح موعود و مهدی معهود هستم، خداوند بر من منت نهاد و بر من وحی و الهام فرو فرستاد و با من سخن گفت همانگونه که با پیامبران بزرگوار سخن گفته است. "

به نظر می رسد که دعوی مسیح بودن او آنچنان که توقع داشت مقبول واقع نشد و به غرض و مقصود مورد نظرش نرسید، بنابراین از ادعای مسیح موعود بودن به این ادعا تغییر نظر داد که او همان حضرت محمد صلی الله علیه و سلم است و حقیقت محمدیه در جسم وی جلوه گر شده و پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم بار دیگر در وجود شخص میرزا غلام مبعوث گشته است. میرزا غلام می گوید: " خداوند بار دیگر محمد صلی الله علیه و سلم را در قادیان فرو فرستاد تا وعده خویش را به انجام رساند. " و گفته است: " مسیح موعود همان محمد رسول الله است که بار دیگر به این دنیا باز گشته است تا اسلام را گسترش دهد. " ولی ادعاهای او به همین جا ختم نشد و در ادامه ادعا کرد که نبوت او بالاتر و برتر از نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم می باشد و توده هایی از مردم و اراذل و اوباش و افراد جاهل و فرصت طلبان دنیایی نیز از او پیروی کردند.

### نمونه هایی از خلط و درهم گویی های او

به رغم تمام آن ادعاهای عریض و طویلی که میرزا برای خود انگاشته بود فردی ساده لوح و بددهان و هرزه گو بود که رکیک ترین و زشت ترین دشنام و فحش ها را نثار منتقدان و دشمنانش می کرد!!

اما به نسبت و حیی که برای خویش ادعا می نمود؛ مخلوطی از آیات پراکنده بود که بصورت بریده هایی ناهماهنگ و بی ارتباط گردآورده بود که نشانگر نادانی و فهم ناچیز وی از قرآن است. در اینجا نمونه هایی از وحی مورد ادعایش را ذکر می نمایم، می گوید: " مدتی پیش به من الهامی بیامد و بر این حاشیه یادداشتی می نگارم، این امر در ماه مارس ۱۸۸۲م رخ داد، چیزی که کلمه به کلمه بیان داشته این است: " یا أحمد بارک الله فیک، وما رمیت إذ رمیت ولكن الله رمی . الرحمن علم القرآن، لتنذر قوما ما أنذر آباؤهم، ولتستبين سبيل المجرمين، قل إنی امرت وأنا أول المؤمنین، قل جاء الحق وزهق الباطل إن الباطل كان زهوقا ... تا آخر. " همچنین می گوید: " ووالله إنه ظل فصاحة القرآن لیکون آیه لقوم یتدبرون . أتقولون سارق فأتوا بصفحات مسروقة کمثلها فی التزام الحق والحکمة إن کنتم تصدقون " یعنی: " قسم به خدا که این همان فصاحت قرآن است تا نشانه ای باشد برای آنانکه می اندیشند. آیا می گوئید که آن ها دزدی هستند؟ پس شما نیز صفحه هایی دزدیده شده مانند آن را در التزام حقیقت و حکمت بیاورید، اگر راست می گوئید. "!!

اما در مورد پیامبری و اخباری که می داد که چه بسیار بودند و چقدر زود نیز به تحقق می رسیدند البته به خلاف آنچه او می گفت. از جمله ی آن ها زمانی بود که او با یک فرد مسیحی مناظره نمود و فرد مسیحی او را مات و بی پاسخ نمود، وقتی که میرزا از پاسخ گفتن به آن فرد مسیحی عاجز ماند خشمگین شد و برای جبران شرمندگی شکست خود ادعا کرد که آن مسیحی اگر توبه نکند بزودی و پس از پانزده ماه آنگونه که خداوند به او وحی کرده است خواهد مرد. موعود مقرر فرارسید و آن مسیحی نمرده، ناچار



قادیانی ها ادعا کردند که لابد آن مسیحی توبه کرده و بازگشته است، اما زمانیکه آن مسیحی این از ادعای مذکور آگاه گشت نامه ای برای آنان نوشت و در آن سخن آنان را تکذیب نموده و به مسیحیت خویش افتخار نمود!!

او می پنداشت: که بیماری طاعون تا زمانیکه او در قادیان است حتی اگر هفتاد سال طول بکشد وارد قادیان نخواهد گردید. اما خداوند سخن او را باطل گردانید و بیماری طاعون وارد قادیان شد و اهالی آن را قلع و قمع نمود و مرگ خود وی نیز در اثر همین بیماری بود، او بود که می گفت: " و نشانه ی وی ان است که خداوند وی را بشارت داده است که طاعون وارد دیار وی نگردد و زلزله او و یارانش را هلاک نسازد و خداوند خانه اش را از شر آن ها بازمی دارد."

### عقاید قادیانیه

۱. قادیانی ها معتقد به تناسخ ارواح هستند: جایی که میرزا می پنداشت که ابراهیم علیه السلام پس از دوهزار و پانصد سال در خانه ی عبدالله بن عبدالمطلب و در کالبد پیامبر محمد صلی الله علیه و سلم متولد شد سپس پیامبر صلی الله علیه و سلم دوبار مبعوث گشت ، یکبار از آن ها وقتی بود که حقیقت محمدی در متبع کامل یعنی خود وی فرود آمده است.

۲. معتقد هستند که خداوند روزه می گیرد، نماز می خواند، می خوابد و از وی خطا سر می زند، خداوند بسیار به دور و بالاتر است از آنچه آنان می گویند، میرزا چنین گفته است: "خداوند به من گفت: من نماز خوانده و روزه می گیرم و بیدار شده و می خوابم." و می گوید: "خداوند گفت: من به همراه رسول پاسخ گویم و گاه اشتبه گویم و گاه راست گویم و من به همراه رسول بر همه چیز احاطه دارم."

۳. معتقدند که نبوت با پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و سلم خاتمه نیافته است و بلکه ادامه دارد و خداوند هر از گاهی پیامبرانی را بر حسب ضرورت می فرستد و اینکه غلام احمد برترین تمام انبیاء است!! و اینکه جبریل علیه السلام وحی را بر غلام احمد فرو می آورد و الهامات او همانند قرآن بوده اند.

۴. می گویند: قرآن جز آنی نیست که مسیح موعود ( غلام احمد ) آورده است و حدیثی نیست جز آنچه در پرتو تعلیمات و آموخته های وی باشد و پیامبری نیست مگر تحت سروری "غلام احمد". همچنین معتقدند که کتاب آن ها از جانب خداوند نازل گردیده و نام آن "الکتاب المبین" است و جدای از قرآن کریم است!!

۵. معتقد هستند که آنان پیروان دین جدید و مستقل، و شریعت مستقلی هستند ، و اینکه دوستان غلام همانند صحابه هستند ، آنگونه که در صحیفه ی آنان و در "فضل ، عدد ۹۲" آمده: "هیچ تفاوتی بین اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم و شاگردان میرزا غلام احمد وجود ندارد. آنان مردان بعثت نخست و اینان مردان بعثت دوم هستند."

۶. معتقدند که حج اکبر همان حج به سوی قادیان و زیارت قبر قادیانی است و در کتاب هایشان آمده که اماکن مقدسه سه جا و مکه ، مدینه و قادیان می باشد. در کتابشان بیان شده که: "همانا که حج به سوی مکه بدون حج به سوی قادیان حجتی میان تهی و بی مایه است، چرا که حج به سوی مکه نه رسالت آن را به جامی آورد و نه منظور و هدف را می رساند."

۷. شراب و افیون و مواد مخدر را حلال می دانند!!

۸. تمام مسلمانان نزد آنان تا وقتی که دین قادیانی را نپذیرند کافر هستند: چنانچه اگر کسی به غیر قادیانی دختر داده یا از آنان زن بگیرد کافر است!!

۹. به براندازی جهاد و واجب بودن اطاعت کورکورانه از حکومت انگلیس که در آن زمان هند را در اشغال خود داشت، برای آنکه به زعم آنان انگلیس ولی امر مسلمانان است، فرامی خوانند!!

۱۰ قادیانی معتقد است که معبود وی انگلیسی است چون به زبان انگلیسی با وی سخن می گوید!!

### بعضی از پیشوایان قادیانیت

• حکیم نورالدین بهریری: او برجسته ترین شخصیت پس از (الغلام) و جانشین او بوده است که در سال ۱۲۵۸ هـ به دنیا آمد. او فارسی و مبادی عربی را می آموخت.

• محمود احمد فرزند غلام احمد: خلیفه ی دوم قادیانی ها است. او پس از مرگ حکیم نورالدین عهده دار پیشوایی حرکت قادیانی گردید و اعلام کرد که او خلیفه ی تمامی اهالی زمین است و گفت: "من تنها خلیفه ی قادیانیت، یا خلیفه ی هند نیستم بلکه من خلیفه ی مسیح موعودم و با این حساب من خلیفه ی افغانستان، جهان عرب، ایران، چین، ژاپن، اروپا، آمریکا، آفریقا، جاوه و سوماترا هستم و حتی خلیفه ی بریتانیا نیز هستم و قلمرو من بر تمام قاره های گیتی احاطه دارد."

• خواجه کمال الدین: او نیز ادعا می کرد که مانند غلام احمد برای تجدید و اصلاح برانگیخته شده است. مال و ثروت هنگفتی را گرد آورد و برای دعوت قادیانیت به انگلستان رفت، ولی در آنجا مشغول عیش و خوشگذرانی و شهوترانی و ساخت خانه های مجلل گشت.

### موضع علمای اسلام در برابر قادیانیت

علمای اسلام در برابر این حرکت قد علم کردند. از جمله کسانی که به مخالفت در برابر آنان برخاست شیخ ابوالوفاء ثناء الله امیر جمعیت اهل حدیث در جامعه ی هند بود. وی با "میرزا غلام" به مناظره پرداخت و او را شکست داد و نیت پلید و کفر و انحراف آئینش را آشکار ساخت. وقتی که غلام احمد باز به راه راست بازنگشت شیخ ابوالوفا با وی بر این مباحله نمود که آنکس که دروغ بگوید بمیرد در حالی که فرد راستگو زنده باشد. چند روزی نگذشت که "میرزا غلام احمد قادیانی" در سال ۱۹۰۸م مرد و بیش از پنجاه کتاب و نشریه و مقاله را از خود به جای گذاشت که همگی به سوی گمراهی و انحرافات وی فرامی خواندند.

مجلس امت در پاکستان ( پارلمان مرکزی ) به مناقشه با یکی از پیشوایان این جماعت، "میرزا ناصر احمد"، اقدام کرد و شیخ مفتی محمود رحمه الله پاسخ وی را می داد. این مناقشه حدود سی ساعت به طول انجامید و طی آن "ناصر احمد" از پاسخ گفتن بازماند و تقاب از کفر این گروه برداشته شد و مجلس مذکور بیانیه ای را در شمار قادیانیت به عنوان اقلیت غیر مسلمان صادر کرد.

در ماه ربیع الأول سال ۱۳۹۴ هـ مصادف با آوریل سال ۱۹۷۴م کنگره ای توسط "رابطة العالم الإسلامی" در مکه مکرّمه برگزار شد و در آن از تمام اقصی نقاط جهان نمایندگان گروه ها و سازمان ها حضور یافتند و آن کنگره نیز کفر و خروج جماعت مزبور از دایره

ی اسلام را اعلام کرد و از مسلمانان خواست تا در برابر خطرات ان ایستادگی نموده و با آنان تعامل و ارتباط نداشته و مردگان آنان را نیز در قبرستان مسلمانان دفن ننمایند.

همچنین فتاوی متعددی از سوی تعدادی از مجامع و هیئت های شرعی در جهان اسلام درباره ی حکم به کفر قادیانیت صادر گشت؛ از جمله مجمع فقهی زیرمجموعه ی "رابطة العالم الإسلامی" و مجمع فقه اسلامی زیرمجموعه ی سازمان کنفرانس اسلامی و هیئت کبار علماء در عربستان سعودی به علاوه ی فتوایی که از جانب علمای مصر، سوریه، مراکش، هند و غیره در این رابطه صادر شد.

### تأملی درباره ی و بهائیت قادیانیت

مسائل بسیاری درباره ی ظاهر آئین بهائیت و قادیانیت نیاز به توجه و روشنگری دارند، اما آنچه ما شایسته ی دقت و می بینیم و ضرورت دارد در مورد آن تحقیق شود همانا بحث و تحقیق درباره ی ریشه های اینگونه حرکت ها است و اینکه چگونه در محیط اسلامی خاکی حاصلخیز برای نشر و گسترش چنین افکاری پیدا می شود، درحالیکه لب و حقیقت آن و حتی ظاهر و شعارهای آن پایه های دین را نقض کرده و با حقیقت آن در تضاد می باشد. مگر نه آن است که تمام امت با اجماع قطعی و یقینی اتفاق نظر دارند که هیچ پیامبری پس از حضرت محمد صلی الله علیه و سلم نیامده و هرگونه ادعای پیامبری پس از او گمراهی و بیهوده است، و این جدای از کفریات بسیار زیاد دیگر آن ها است. پرستی که در اینجا به ذهن می آید این است که: چگونه این افراد پیروانی از بین مسلمانان داشته اند؟

شاید پاسخ این پرسش برخلاف اهمیتی که دارد نیاز به تلاش و کوشش زیادی ندارد. باید گفت که جهل و نادانی علت اصلی موجود در پس تبعیت از چنین حرکت هایی است و البته کوتاهی تلخ و دردناک علمای امت اسلام و طلاب علم از ادای وظیفه ی تبلیغ و رساندن آگاهی دینی برای محافظت از دین و برای فرونشاندن دعوت به سوی بدعت ها و گمراهی و ارتداد نیز بی تاثیر نیست. پیدا است که علاج این مشکل آن است که بر نشر علم و تبلیغ دین متمرکز گشته و از سهل انگاری و سستی در این زمینه در هر گوشه ای از سرزمین های اسلامی و حتی در دیگر اکناف جهان پرهیز نماییم تا بتوانیم این دین را محافظت نموده و امت اسلامی از چنین بدعت های نابودگری در امان بماند.

### تاریخ اهل حق

بعد از غلات یا غلو گویان، از اولین درویش هایی که علنا تئوری تناسخ روح را به شیوه امروزی یارسانیان مطرح نمود، بهلول کوفی یا قرمسی، معروف به بهلول دانا در اواسط قرن دوم تا اوایل قرن سوم هجری یعنی در دوره خلافت هارون الرشید بود. عبدالحسین زرینکوب تاریخ نویس ایرانی آورده است که: هارون الرشید خلیفه عباسی در سال ۱۸۸ هجری قمری بهلول را در کوفه ملاقات کرده و به سخنان عبرت انگیز او گوش فراداده است. (۷۸) و گفته شده است که گاهی هارون الرشید از اندر زهای بهلول دانا و داود طائی به گریه می افتاده است. بهلول که ذات خدایی را در وجود انسان تبلیغ می کرد، حواریونی نیز داشت و به خاطر دوری جستن از خطر مرگ، خود را به دیوانگی می زد، در صورتیکه آنگونه که تاریخ نویسان آورده اند، او یکی از دانایان زمان خویش بوده است. بنا

به فلسفه آئین یاری خداوند برای تماس با بندگانش و هدایت آنان در هر دوره‌ای که لازم بداند، همراه فرشتگان مقربش در جسم پاک‌ترین آفریده خود بر روی زمین ظاهر می‌شود. این ظهور خدا در جسم انسان را به دوره‌های کامل و ناکامل رده‌بندی کرده‌اند. دوره ناکامل مانند دوره بهلول و یا شاه فضل ولی، یکی دیگر از صاحب‌ذاتان یارسان و دیگران، که قادر به تشکیل دیوان عالی یاران حقیقت نبوده‌اند، گفته می‌شود و دوره‌های کامل مانند دوره شاه‌خوشین و سلطان‌سهاک و غیره هستند که با حضور خداوند بر روی زمین، دیوان عالی یاران حقیقت برگزار می‌گردیده‌است. در تاریخ پیدایش جهان گویا پنج مرتبه این دیوانعالی یا نشست بزرگ تشکیل شده‌است: دو بار در عالم شریعت و یک بار در فاصله بین طریقت و معرفت و دو بار در عالم حقیقت.

در فلسفه یاری آمده‌است که یارسان به تکامل جهان در مراحل مختلف، مانند مرحله شریعت (از زمان آدم تا دوره محمد)، طریقت (از زمان علی تا دوره شاه‌خوشین)، معرفت (از زمان شاه‌خوشین تا دوره سلطان‌سهاک) و نهایتاً دوره حقیقت (از زمان سلطان‌سهاک به بعد) اعتقاد دارد. یعنی یارسانیان مرحله یا دوره شریعت را اطاعت بی‌چون و چرای آفریده از آفریدگار و دوره طریقت را در جستجو و تعیین راه و طریق برای نزدیکی انسان به خدا و معرفت را دوره عرفان و دوری و بیزارگی از خود خواهی و مادیات دانسته و دوره حقیقت که مرحله تکامل یافته تر خودشناسی و خداشناسی است، مرحله حق و حقیقت می‌داند که در آن، بقاء را در فنا، یا به گفته بودا در نیروانا می‌جوید. اما تقسیم بندی تاریخی را با حفظ این مراحل و بنا به کتاب‌های مقدس یارسان، به چهار مرحله به ترتیب زیرین می‌توان تفکیک نمود:

✓ مرحله تاریخی اول

✓ مرحله تاریخی دوم

✓ مرحله تاریخی سوم

✓ مرحله چهارم

### مرحله تاریخی اول

مرحله تاریخی یکم از دوره علی بن ابیطالب تا دوره شاه‌خوشین لرستانی را در بر می‌گیرد که از نظر فلسفه اعتقادی، آن را مرحله طریقت نامند. آنگونه که در کتب مقدس یارسان آمده‌است، علی بن ابیطالب (تولد ۵۹۸ میلادی و قتل ۶۶۱ میلادی برابر سال ۴۰ هجری قمری) خلیفه چهارم مسلمین، امام اول شیعیان و پسر عمو و داماد محمد اولین کسی در اسلام است که اهل حقان او را دارای ذات خدایی می‌دانند. به همین دلیل به یارسانیان علی‌الهی هم می‌گویند. در واقع بسیاری از صاحب نظران ملت شناس و پژوهشگران در امور مذاهب بر این باور اند که چون مسلمانان در آن ایام هیچ مسلک غیر اسلامی را تحمل نمی‌کردند، بنابراین پیروان یاری مجبور بوده‌اند خود را به زیر پرچم محبوب‌ترین شخصیت‌های اسلام بکشانند که از آزار آنان در امان بمانند. همین کار، بسیاری از محققان را به بیراهه کشانده‌است که گویا اینان از شیعیان افراطی و مسلمانند. در صورتیکه این طور نیست و مرام و مسلک یارسانیان با مسلمانان کاملاً متفاوت است. پیروان یارسان در این مرحله و بعدها نیز به پیروان "سر مگو" معروف شدند. زیرا اینان مجاز نبودند آئین و مرام خود را در ملاء عام بیان و تبلیغ کنند. لذا آن را بصورت سر (راز) در سینه خویش نگاه می‌داشتند.

### مرحله تاریخی دوم

مرحله تاریخی دوم از دوره شاه خوشین تا آغاز دوره سلطان سهاک بوده که به دوره معرفت معروف است. شاه خوشین لرستانی که همانند عیسی مسیح از مادری باکره بدنیا آمده بود، از اولین رهبران یارسان بود که از آلات موسیقی (تنبور) جهت بیان عرفانی و ذکر در مراسم مذهبی یارسان استفاده نمود. تولد و غایب شدن شاه خوشین (۴۶۷-۴۰۶ هجری برابر ۱۰۱۴ تا ۱۰۷۴ میلادی) هم‌زمان بود با ضعف خلفای اسلام در بغداد و حاکمیت غزنویان و سلجوقیان که این سلاطین ترک‌نژاد، در مناطق لرستان و کردستان امیرنشین، چندان تعصب مذهبی نشان نمی‌دادند. به همین دلیل این ولایات، به صورت مرکز جنبش صوفیگری و درویش درآمده بود. بنابراین این شاه خوشین که گویا نهصد شاگرد یا همراه داشته‌است، علناً در این سرزمینها شفاها و حضورا در شهرهایی مانند همدان، دینور، کرمانشاه و غیره به تبلیغ مرامی خود پرداخته بوده‌است. او درباره برخورد با منتقدین خویش می‌گوید:

“من آن درم در ویران‌ها گنجم / سخندان و سخن فام و سخن سنجم

سر حلقه ده و دو و چهار و پنجم / از کور و نابینایان نمی‌رنجم“ (۷۹)

درویش یا حواریون شاه خوشین به دلایلی که روشن نیست شرح مرام و فعالیت دینی خود را ثبت نکرده‌اند و آن را سینه به سینه به نسلهای بعد از خود رسانده‌اند. با در نظر گرفتن جو حاکم می‌توان دلایل آن را بدین ترتیب توضیح داد که یا آنان با سواد در میان خود نداشته‌اند که این وظیفه را انجام دهد و یا با پیروی از همان سر مگو، مجاز بوده‌اند که مسائل را فقط به افراد محرم و قابل اعتماد برسانند. در دفاتر یارسان قید گردیده که بابا طاهر عریان و با سواد، هم‌زمان با شاه خوشین لرستانی و حتا گویا یکی از حواریونش بوده‌است. البته این مسئله نمی‌تواند درست باشد، زیرا شاه خوشین در سال ۴۰۶ هجری قمری متولد شده و بنا به سند تاریخی هنگامی که فقط چهار سال عمر داشته یعنی در سال ۴۱۰ هجری قمری، بابا طاهر فوت نموده‌است. در هر حال اشعار و روایات دوره شاه خوشین و پیروانش که امروزه در دست است، در زمان سلطان سهاک به رشته تحریر درآمده‌اند. در فاصله بین دوره شاه خوشین و سلطان سهاک درویش دیگری مانند بابا نائوس جاف و بابا سرهنگ دودانی ظهور نموده‌اند و هر کدام از اینان گویا مامور و موظف بوده‌اند ظهور سلطان سهاک و دوره حقیقت را به پیروان بشارت دهند.

### مرحله تاریخی سوم

مرحله تاریخی سوم از دوره سلطان سهاک تا آغاز دوره سید براه گوران را در بر می‌گیرد. این دوره کامل را به دلیل حضور خداوند و چهار فرشته و چهل تنان و ۷۲ پیر در اورامان و تشکیل جم بیبا و بس (دیوان عالی یاران حقیقت) و تدوین مرام و مسلک یارسان به شکل نوشتاری، آغاز دوره حقیقت گویند. پس یارسانیان یا اهل حقان در دوره سلطان سهاک به مرحله حقیقت رسیده‌اند، زیرا سلطان سهاک دستورات و مراسم دینی را برای پیروان خود در یک دفتر یا کتاب مقدس به نام دیوان گوره یا نامه سرانجام به همراه یارانش به رشته تحریر در آورده‌اند.

ظهور سلطان سهاک (۶۷۰ - ۸۰۳ هجری قمری برابر ۱۲۷۰ تا ۱۴۰۰ میلادی) که گویا ۱۳۰ سال نیز عمر نموده و در سال ۷۸۸ هجری (۱۳۸۵ میلادی) امیر تیمور لنگ در راه خرم‌آباد به تبریز در کوههای اورامان به حضورش بار یافته‌است، در شرایط تاریخی‌ای به وقوع پیوست که اروپاییان در جنگهای صلیبی شکست خورده بودند و شهر مقدس بیتلهم (بیت‌الحم) را از دست داده

بودند و مغولان خونخوار بر سراسر خاورمیانه و ایران تسلط داشتند و مرکز قدرت اسلام در دست مغولان و نوادگان تازه مسلمان شده آنان بود. در این برهه از زمان بود که امکاناتی برای رشد جنبش صوفیگری و گسترش مکتب وازایش (تناسخ) روح و در لوای این مکاتب طرح مسائل اجتماعی به وجود آمده بود. در چنین جوی، سلطان سهاک فرزند شیخ عیسی برزنجهای در کوههای اورامان کردستان در فاصله سالهای ۷۰۰ تا ۷۷۰ هجری برابر با ۱۳۰۱ تا ۱۳۶۹ میلادی، مکتب یارسان و قوانین و دستورات مذهبی آن را به شکل امروزی آن پایه گذاری و تدوین نمود. چه بسا مکان گزیدن در کوههای صعب العبور اورامان یکی از عواملی بوده که وقایع نگاران زمان نتوانسته اند به او دسترسی پیدا کنند و در نتیجه به ندرت در تاریخ شرحش آمده است. در عوض این کوه نشینی حسنی دیگر داشت که دور از چشم قدرتمندان متعصب هم بود. البته با تمام این توصیف و ضعف نسبی اسلام و دور از دید حاکمان مستبد، نه اینکه اینان در امان کامل نبودند بلکه دیگر مذاهب اقلیت حتی آنهایی که دارای کتاب به اصطلاح آسمانی هم بودند، موقعیت بسیار درخشانی در همسایگی متعصبان و افراتیون مسلمان نداشتند. این اقلیتها به عناوین مختلف تحت پیگرد قدرتهای محلی مسلمان و افراتیون خشک مغز بودند. اگر چه سلطان سهاک، پیروان و حامیان فراوانی حتا در میان مسلمانان سنی مذهب هم داشت، ولی مدام به بهانه های گوناگون او و حواریونش تحت اذیت و آزار قرار می گرفتند و عاقبت نیز به دست همان مسلمانان متعصب به این بهانه که بیشتر هم کیشان مسلمان سنی مذهب آنها و از جمله یکی از سرکردگان کرد به نام پیر میکائیل دودانی را به آئین خود کشانده است، در فرصتی به قتل رسانده شد. حواریون مهم سلطان سهاک از اورامان گریختند و به کوههای دالاهو، به مکانی معروف به سرانه پناه بردند و نوشته های مذهبی خود را نیز نجات دادند. با وصف گذشت هفتصد سال از تاریخ نگارش این نوشته ها، هنوز هم رسماً اجازه چاپ در کشورهای اسلامی به آنها داده نشده است.

### مرحله چهارم

مرحله چهارم از دوره سید براه که گوران تا به امروز را در بر می گیرد. در فاصله مرحله سوم و چهارم دوره های ناکامل دیگری از به اصطلاح ظهور خداوند بر روی زمین مانند ظهور خان الماس و خان آتش و یا سید فرضی و شیخ امیر زوله ای و حواریون آنان به وقوع پیوست، که هیچکدام از این دوره ها جمع بیا و بس یا دیوان عالی یاران حقیقت را تشکیل ندادند. ظهور این در اویش و دوره های ناکامل هم زمان بودند با سقوط سلسله صفوی و روی کار آمدن سلسله های افشاریه و زندیه و قاجاریه در ایران که در واقع سر رشته کارها در مملکت نیز از هم گسسته بود و حکومت های خان خانی محلی کمترین توجهی به دولت مرکزی داشتند. فیلسوف نامدار ایران در قرن بیستم، احسان طبری، با استفاده از نوشته های جیمز موریه در کتاب سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، موقعیت جامعه ایران آن عصر را در سطور زیر بدین گونه ترسیم کرده است: "ایران، در آغاز قرن نوزدهم (میلادی)، در قیاس با جوامع اروپای غربی که در آنها سرمایه داری صنعتی دیگر سلطه اقتصادی خویش را استوار کرده و به تدریج سیطره سیاسی خود را محکم مینمود، یک کشور عقب مانده فلاحتی قرون وسطایی آسیایی بود، دارای یک نظام اجتماعی دیرینه که دیگر به طور قطعی و نهائی بسوی فروپاشی، تلاشی و انحطاط می رفت". در چنین شرایطی نیز همانند ضعف های دوران قبل حاکمان، زمینه برای رشد عرفان و محفل های مذهبی غیر از مذهب حاکم فراهم بود، و چون در جوامع کرد نفوذ دین حاکم نیز از حلقه های ضعیف قدرت حکومت مرکزی بود، بنابر این در کردستان، این امکانات بیشتر وجود داشت.

قابل ذکر است که در طول تاریخ نوین ایران همیشه بین حاکمان مستبد و ملایان مذهب قدرتمند در مملکت نیز، اگر چه هر دو به منافع خود و در خلاف خواست توده‌های مردم گام برمی‌داشتند، اختلافاتی وجود داشت و اغلب حاکمان مستبد می‌کوشیدند از نارضایتی‌های مردم که به صورت تشکیل مذاهب نو بروز می‌کرد، با پشتیبانی نسبی از این مذاهب تازه تاسیس، علیه ملایان بهره‌گیرند. در تاریخ ایران نمونه‌های فراوانی داریم که گاهی این مستبدان و پادشاهان برای تهدید روحانیون مذهب رسمی، به کیش‌های به اصطلاح الحادی علیه دین مسلط، نیز میدان می‌دادند. همانگونه که شاهپور در اوایل به مانی‌گری و قباد به مزدکی در مقابل مغهای زرتشتی و میرانشاه تیموری به حروفیه و محمد شاه قاجار به شیخیه در مقابل روحانیون متعصب شیعه در آغاز روی خوش نشان دادند تا با اصطلاح روی مغها و آخوندهای تن‌پرور را کم کنند. البته این حاکمان اغلب در چنین سیاستی موفق هم نمی‌شدند و عاقبت مجبور بودند عقب نشینی کنند و تن به آشتی و سازش بدهند و حتا در سرکوب دگر اندیشان نیز با روحانیون دین حاکم، هم‌آوا شوند. در چنان جو ناسازگار اوایل قرن نوزدهم، مرحله چهارم تاریخی یارسانیان آغاز گردید. در این دوران مورد بحث یا به زبان تاریخ از همان غروب قرن هیجدهم و طلوع قرن نوزدهم، شاهد غضب آتشین روحانیون متعصب شیعه در سرکوب جریان‌های به بزعم خود به اصطلاح انحرافی و کفرآمیز هستیم. به عنوان مثال مبارزه علیه اصولیون و اخباریون (میرزا محمد اخباری)، شیخ‌یون (شیخ احمد احسائی، مرگ بسال ۱۲۴۱ هجری، برابر ۱۸۲۴ میلادی) و بعدها بابیان (سید علی محمد باب اعدام به سال ۱۲۶۸ هجری برابر ۱۸۵۰ میلادی) و تصوف می‌توان نام برد.

در این ایام روحانیون افراطی مذهب رسمی برای مرعوب کردن حاکمان مملکت و گاهی برای وحشت ایجاد نمودن در میان مردم، مسئله یهودی‌کشی، ارمنی‌کشی، شیخی‌کشی، بابی‌کشی و صوفی‌کشی را به راه انداختند. در این میان کم نبودند از مردم ناآگاه و ساده لوح، که چه بسا از ترس جان خویش در این دگراندیش‌کشی، به عامل دست روحانیون و حکومتگران تبدیل می‌شدند. این دوران مصادف بود با گسترش نسبی فرقه شاه نعمه الهی در سراسر ایران. اگر چه این فرقه از صوفیه نیز مانند بقیه فرقه‌های دیگر، بنا به آنچه از نوشته‌های دکتر زرین کوب و سعید نفیسی بر می‌آید، از اواخر عهد زندیه تا آغاز قاجاریه از دست فقهای متشرع نظیر آقا محمدعلی بهبهانی کرمانشاهی (مرگ ۱۲۱۶ هجری ق.)، که به صوفی کش معروف بود، روزگار خوشی نداشتند، ولی از اواسط حکومت فتحعلی شاه به بعد، به ویژه پس از بی نتیجه ماندن جهاد سید محمد بن سید علی طباطبائی (مرگ ۱۲۴۲ هجری ق.) علیه روسیه و شکست ایران در آن جنگ و از دست رفتن ولایاتی چند نظیر گنجه و شیروان و غیره، از احترام این روحانیون نزد فتحعلی شاه به مراتب کاسته شد و دیگر کمتر به حرفهایشان توجه می‌شد. این موضوع خود از فشار بر صوفیه و دراویش و تعقیب آنها هم کاست و در نتیجه در غرب ایران و به ویژه مناطق کردنشین، میدان فعالیت نسبتاً وسیع تری برای آنان بدست آمد. (۸۰) در چنین جوی بود که در میان کوهها و دشتهای دول دالان گوران در منطقه کرمانشاه (کردستان ایران)، شخصیتی عارف و صلح طلب بنام سید حیدر، معروف به سید برآکه گوران، فرزند سید منصور گوران و نوه سید یعقوب گوران، یکی از صاحب‌ذاتان و از دراویش منفرد دوره صفوی بوده است، در سن چهل و چهار سالگی (۱۲۵۴ هجری ق.) مدعی خدا مهمانی شد و به مرور زمان ۳۶ درویش (حواریون) به او گرویدند که با خود و دو فرزند و یک نوه اش جمع چهل تنان را تشکیل دادند. قابل ذکر است که سال تولد سید برآکه، بنا به حروف ابجد ("از داخل بی نه سمت")، الف=۱ و ز=۷ و د=۴ و الف=۱ و خ=۶۰ و ل=۳۰ و ب=۲ و ی=۱۰ و ن=۵۰ و ه=۵ و س=۶۰ و م=۴۰

و ت=۴۰۰ جمع آن برا بر ۱۲۱۰ (۱۷۹۴ میلادی) است در دفاتر مقدس یارسان نیز آورده اند، نوشته شده و سال وفاتش را، آنهم بنا به حروف ابجد " راصغ" یعنی ر=۲۰۰ و الف=۱ و ص=۹۰ و غ=۱۰۰۰ که جمع آن ۱۲۹۱ هجری قمری برابر با ۱۸۷۳ میلادی است، آورده اند.

امروزه بیش از چهار میلیون یارسانی در خاورمیانه زندگی میکنند که بیش از دو و نیم میلیون از آنان در ایران هستند. متأسفانه وضع سیاسی اجتماعی این مردم بمراتب بدتر از بقیه اقلیتهای مذهبی است، زیرا اولاً؛ بدلالی که در فوق به آنها اشاره شد، دین یارسان، نه فقط از طرف حکومتها و مذهب حاکم در منطقه، بلکه از طرف اروپائیان نیز به عنوان یک مذهب اقلیت (مثلاً مانند بهاییان ایران و ایزدی‌های ترکیه و سوریه و عراق) شناخته نشده و مورد حمایت قرار نمی‌گیرد. قابل ذکر است که ایزدیان شاخه جدا شده‌ای از یارسانیان دوره شاه خوشین هستند که امروزه در سه کشور نامبرده فوق زندگی می‌کنند.

بقلم: آرتا رحیمی

وسایت نویسندہ

وسایت فرهنگی مذهبی ارزشی خیمه‌گاہ

<http://moasese.blogfa.com>



### پی نوشت:

- ( ۱ ) زیدان ؛ جرجی ؛ تاریخ تمدن اسلام ؛ ترجمه علی جواهر کلام ؛ چاپ نهم ؛ تهران ؛ امیر کبیر ؛ ۱۳۷۹ ؛ ص ۲۲۷
- ( ۲ ) ممتحن ؛ حسینعلی ؛ نهضت شعوبیه ؛ چاپ دوم ؛ تهران ؛ باورداران ؛ ۱۳۶۸ ؛ ص ۱۳۲
- ( ۳ ) همان ؛ ص ۱۳۱
- ( ۴ ) همان ؛ ص ۱۳۳
- ( ۵ ) نهضت شعوبیه ؛ ص ۱۴۶ و تاریخ ایران بعد از اسلام ؛ ص ۳۵۲
- ( ۶ ) تاریخ ایران بعد از اسلام ؛ ص ۳۵۳
- ( ۷ ) نهضت شعوبیه ؛ ص ۱۴۵
- ( ۸ ) همان ؛ ص ۱۴۶
- ( ۹ ) تاریخ تمدن اسلام ؛ ص ۶۸۹
- ( ۱۰ ) همان ؛ ص ۶۸۹
- ( ۱۱ ) نهضت شعوبیه ؛ ص ۱۴۶
- ( ۱۲ ) همان ؛ ص ۱۴۸
- ( ۱۳ ) تاریخ تمدن اسلام ؛ ص ۲۲۸
- ( ۱۴ ) همان ؛ ص ۲۲۸
- ( ۱۵ ) همان ؛ ص ۶۶۹
- ( ۱۶ ) نهضت شعوبیه ؛ ص ۱۴۹
- ( ۱۷ ) تاریخ تمدن اسلام ؛ ص ۲۲۸
- ( ۱۸ ) نهضت شعوبیه ؛ ص ۱۵۲
- ( ۱۹ ) همان ؛ ص ۱۵۲
- ( ۲۰ ) تاریخ تمدن اسلام ؛ ص ۷۰۰
- ( ۲۱ ) همان ؛ ص ۷۳۱-۷۳۲
- ( ۲۲ ) نهضت شعوبیه ؛ ص ۱۹۷
- ( ۲۳ ) تاریخ ایران بعد از اسلام ؛ ص ۳۸۴
- ( ۲۴ ) همان ؛ ص ۳۸۴
- ( ۲۵ ) نهضت شعوبیه ؛ ص ۲۰۵
- ( ۲۶ ) تاریخ ایران بعد از اسلام ؛ ص ۳۸۵
- ( ۲۷ ) نبئی ؛ ابوالفضل ؛ نهضت های سیاسی مذهبی در تاریخ ایران ؛ مشهد ؛ دانشگاه فردوسی ؛ ۱۳۷۶ ؛ ص ۶۹
- ( ۲۸ ) تاریخ ایران بعد از اسلام ؛ ص ۳۸۵

- ( ۲۹ ) همان ؛ ص ۳۸۵
- ( ۳۰ ) همان ؛ ص ۳۸۷
- ( ۳۱ ) نهضت های سیاسی مذهبی در تاریخ ایران ؛ ص ۷۸
- ( ۳۲ ) همان ؛ ص ۷۸
- ( ۳۳ ) زرین کوب ؛ عبدالحسین ؛ دو قرن سکوت ؛ تهران ؛ سخن ؛ چاپ نهم ؛ ۱۳۷۸ ؛ ص ۳۰۰
- ( ۳۴ ) تاریخ ایران بعد از اسلام ؛ ص ۳۸۵
- ( ۳۵ ) نهضت شعوبیه ؛ ص ۲۲۹
- ( ۳۶ ) همان ؛ ص ۲۵۲
- ( ۳۷ ) تاریخ ایران بعد از اسلام ؛ ص ۳۸۶
- ( ۳۸ ) نهضت های سیاسی مذهبی در تاریخ ایران ؛ ص ۷۵
- ( ۳۹ ) همان ؛ ص ۷۶
- ( ۴۰ ) نهضت های سیاسی مذهبی در تاریخ ایران ؛ ص ۷۴
- ( ۴۱ ) داستان و راستان، ج ۱، ص ۳۶، شماره ۱۵
- ( ۴۲ ) دائرة المعارف فارسی، مصاحب، ج ۱، ص ۱۵۹۷، ماده صوفی؛ مرتضی مطهری، آشنایی با علوم اسلامی، ص ۷۱.
- ( ۴۳ ) آیت الله ناصر مکارم شیرازی، استفتائات، ج ۲، ص ۳۷، سؤال ۳۶ و ۳۷.
- ( ۴۴ ) دائرة المعارف فارسی، مصاحب، ج ۲، ص ۱۵۹۷، ماده صوفی.
- ( ۴۵ ) مصطفی حسینی دشتی، معارف و معاریف، ج ۶، ص ۵۹۲، ماده شیخیه.
- ( ۴۶ ) عبدالله مبلغی آبادانی، تاریخ ادیان و مذاهب جهان، ج ۳، ص ۱۳۹۹.
- ( ۴۷ ) شاقول. ۱۳۶۹ / ۲۳
- ( ۴۸ ) اصولیون در استنباط احکام، بیشتر اصول عقلیه را بکار می بردند و اخبار و احادیث را با شرایط بسیار مانند تواتر و اجماع می پذیرفتند.
- ( ۴۹ ) اخباریون، مبنای کارشان در استنباط احکام، تنها اخبار و احادیث بوده و هر نوع خبر و حدیث را بر اصول عقلیه ترجیح می دادند و از بکار بردن اصول عقلیه سخت دوری می جستند.
- ( ۵۰ ) سید کاظم رشتی، جانشین شیخ احسائی در کتاب دلیل المتحیرین نوشته است که مراد از کشفیه اصحاب شیخ احمد احسائی است و مقصود جمعی هستند که خداوند پرده نادانی را از نظر و دلهای آنان کشف کرده است و خداوند از دلهای آنها تاریکی، شک ها و شبهه ها را کشف کرده است.
- ( ۵۱ ) قضائی. ۱۳۸۴ / صص ۲۲ و ۲۳.
- ( ۵۲ ) دایرة المعارف فارسی. ج دوم. ۱۵۲۴.

- (۵۳) فشاهی. ۱۳۵۶. ۵۷
- (۵۴) دایرة المعارف بزرگ اسلامی. ج ششم. ۶۶۲
- (۵۵) فشاهی. ۱۳۵۶. ۵۷
- (۵۶) دایرة المعارف بزرگ اسلامی. ج ششم. ص ۶۶۳
- (۵۷) فضائی. ۱۳۸۴. ص ۲۸
- (۵۸) دایرة المعارف بزرگ اسلامی. جلد ششم ص ۶۶۳
- (۵۹) فشاهی. ۱۳۵۶. ۶۰
- (۶۰) دایرة المعارف بزرگ اسلامی. ج ۶. ۶۶۴
- (۶۱) فشاهی. ۱۳۵۶. صص ۱۳۹-۱۴۱
- (۶۲) دایرة المعارف بزرگ اسلامی. ج ۶. ۶۶۶
- (۶۳) دایرة المعارف فارسی. ج ۲. ۱۵۲۴
- (۶۴) دایرة المعارف بزرگ تشیع. جلد ۱۰. صص ۱۸۹-۱۸۸
- (۶۵) فرهنگ فرق اسلامی. ص ۲۶۶
- (۶۶) دایرة المعارف بزرگ تشیع. ج ۱۰. صص ۱۹۲-۱۹۱
- (۶۷) باطنی گری، گرایشی در میان شیعیان اسماعیلیه ( هفت امامی ) بود؛ باطن برای آنها اثبات بیهودگی رسومی بود که اصحاب حدیث بنا کرده بودند. به عقیده آنها چون انسان به معنی باطنی آداب خارجی دین پی ببرد، انجام آن فرایص از گردن او ساقط می شود.
- (۶۸) به احتمال قوی، شیخ احمد سه واژه "هورقلیائی"، "جابلقا" و "جابر سا" را از شیخ اشراق گرفته است. مراد از هور قلیا، همان عالم مثال است که دارای دو شهر جابلقا و جابر سا می باشد و قطب الدین شیرازی در شرح " حکمة الاشراق " تفاوت آنها را بیان می کند. . . . در قصص و تواریخ مذکور است که جابلقا شهری است در غایت بزرگی در مشرق، و جابلسا نیز شهری است به غایت بزرگ و عظیم در مغرب در مقابل جابلقا.
- (۶۹) فضائی. ۱۳۸۴. ۵۰
- (۷۰) فضائی. ۱۳۸۴. ۵۱
- (۷۱) فشاهی. ۱۳۵۶. ۷۸
- (۷۲) فضائی. ۱۳۸۴. صص ۵۳-۵۲
- (۷۳) شیخ در این مورد تحت تأثیر غلاة قرار گرفته است؛ نارضایتی توده های عرب و ایرانی از خلفای اموی، به شکل غلو در صفات و شرایط حضرت علی و سایر امامان شیعه جلوه گر شد و این گروه به نام غلاة (غلات) یا غلو کنندگان در صفات و شرایط و قدرت امام شهرت یافتند. گاهی آنان امامان را تا درجه خدائی می رساندند.

۷۴) شیخ، عقیده خود در مورد امامت را از هر مسیان گرفته است؛ در اساطیر یونان باستان، هر مس پسر زئوس و ماییا بود که بنیانگذار مکتب هر مسی محسوب می گردد؛ در این مکتب، هر مس رابطه و واسطه عالم ملکوت و زمین بود و حقایق عالم اعلی را برای انسان که در عالم پایین قرار گرفته، تفسیر و تشریح می کرد. مسلمانان، هر مس را همان اخنوخ یا ادریس پیامبر و مبدأ فلسفه می دانستند که نام او در قرآن و در سوره انبیاء آیه ۸۵ و سوره مزیم آیه ۵۶ آمده است. این مکتب توسط شیعه وارد اسلام شد و در فلسفه و علوم طبیعی و در آراء ابن سینا، اخوان الصفا و ابوریحان تأثیر زیادی گذاشت.

۷۵) فشاهی، ۱۳۵۶. صص ۷۱ و ۷۲

۷۶) فضائی، ۱۳۸۴. صص ۷۹-۸۱

۷۷) در این بخش، علاوه بر برداشت شخصی، از مقاله "مهدویت و فرقه های انحرافی" اثر احمد عابدی و از کتاب "واپسین جنبش قرون وسطائی در دوران فتودال" نوشته محمد رضا فشاهی استفاده شده است.

۷۸) تاریخ ایران بعد از اسلام، صص ۴۹۶ و ۵۳۹ نقل از نگاهی گذرا بتاریخ و فلسفه یارسان صص ۶۶

۷۹) نگاهی گذرا به تاریخ و فلسفه یارسان از گلمراد مرادی، صص ۷۶

۸۰) همان، صص ۱۸۸

## منابع و مآخذ

- ۱- چهاردهی، نورالدین، ۱۳۶۲. از احساء تا کرمان در باره عقاید و آداب و مراسم مذهبی شیخیه. تهران. انتشارات (گوتنبرگ)
- ۲- دایرة المعارف بزرگ تشیع. جلد دهم. صص ۱۹۲-۱۸۵
- ۳- دایرة المعارف فارسی. جلد دوم. بخش اول
- ۴- شاقول، یوسف، ۱۳۶۹. نگاهی به مذاهب و فرق. تهران. وزارت آموزش و پرورش
- ۵- عابدی، احمد، ۱۳۸۵. "مهدویت و فرقه های انحرافی (۲) (فرقه شیخیه)"
- ۶- فشاهی، محمد رضا، ۱۳۵۶. واپسین جنبش قرون وسطائی در دوران فتودال. تهران. انتشارات جاویدان
- ۷- فضائی، یوسف، ۱۳۸۴. تحقیق در تاریخ و عقاید شیخی گری، بابی گری، بهائی گری و کسروی گرائی. تهران. آشیانه کتاب: عطائی
- ۸- مدرس چهاردهی، مرتضی، ۱۳۴۵. شیخی گری، بایبگری از نظر فلسفه، تاریخ و اجتماع. تهران. کتابفروشی فروغی
- ۹- مشکور، محمد جواد، ۱۳۸۵. از کتاب فرهنگ فرق اسلامی: "فرقه شیخیه"
- ۱۰- موسوی بجنوردی، کاظم. دایرة المعارف بزرگ اسلامی. جلد ششم. صص ۶۶۷-۶۶۲
- ۱۱- یارشاطر، احسان. دانشنامه ایران و اسلام. جلد ۹